کاربرد ادبی و هنری حرف الف در پهنه ادب پارسی (با تکیه بر اشعار جامی و شاعران سبک عراقی)

دکتر غلامرضا حیدری[۱]

شماره۳۷، پاییز ۱۳۹۷

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۲/۱۵
تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۳/ ۰۹

چکیده

آ، الف، ا، (همزه)، اولین حرف الفبای زبان فارسی و عربی است و نیز نخستین حرف از حروف جمّل و ابجد بوده و به حساب جمّل نماینده عدد یک است. الف، رمز برج ثور است. الف در ادبیات عرفانی و کلامی و فلسفی کنایه از ذات یکتای احدیت، روح اعظم، عالم تجرید و تفرید و سرّ بیچون ... است. حرف الف به واسطه شکل و جایگاه خاص و برخی از ویژگیهای منحصر به فرد، یکی از پرکاربردترین حروف در ساخت مضامین بکر و فضاهای شاعرانه و ترکیبات و تعبیرات نغز و ظریف ادب پارسی بویژه در اشعار شعرای سبک عراقی است. در اکثر اشعار این شاعران، الف؛ سابق، پیشوا، صدرنشین، نامور است. الف؛ نمادِ قد موزون، استوار، مستقیم و رعنا است. الف؛ مظهرِ سرافرازی، سربلندی، لاغری، ضعف، قیام، استقامت، قائم بودن است. الف، عاشق بالای خود است. الف چون سرکش دارد، پس سرکش است. الفِ زبان‌دار و دوزبان، در عین داشتن زبان، خاموش است. الف، فقیرترین به حساب می‌آید. الف؛ نماد بی‌چیزی، فقر، گدایی، عدم و ترک اوصاف است. الف؛ عریانی، شادابی، بی‌سری، میان بستگی و آراستگی را به ذهن متبادر می‌کند. الف؛ مظهرِ تنهایی، تجرد، تفرد، صداقت، درستی و پاکی است. الف، بی‌حرکت و ساکن است. آفرینش الف با نقطه آغاز می‌شود. جمله حروف و اعداد بر محور حرف الف می‌گردند. الف، اولین حرف آفرینش است. الف، نمادِ خُردی و کوچکی و ریزی هم است. الف یکی از مشبه‌به‌های پرکاربرد ادب پارسی است و شعرا در تصاویر و مضامین شعری، خار، هلال ماه، عصا، قلم، انگشت، سرو، ماه نو، کمر باریک و... را به الف مانند می‌کنند. در این مقاله سعی شده است به کاربرد ادبی و هنری الف در اشعار شاعران سبک عراقی با تکیه بر اشعار جامی پرداخته شود.

واژگان کلیدی: الف، شعر، شعرا، جامی، سبک عراقی.

---

[۱].استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد ابهر، ابهر، ایران.
phlitgholamrezaheidary@yahoo.com

مقدمه

در پهنه ادب پارسی، شاعران و نویسندگان با عنایت به شکل و حالت و ویژگی حروف، دست به مضمون آفرینی های بکری می‌زنند و با خلق ترکیبات و عبارات و تعابیر و تصاویر نغز از این علائم ظاهری حروف به نحو مطلوب بهره می‌برند. در عالم آنها هر حرفی جانی دارد که به زبان حالت، ایما، رمز، کنایه، ارزش، مقام و ... باد دیگران سخن می‌گوید، زمانی زبان **الف**، زبان گویای بلندی، کشیدگی، راستی، صداقت، فقر، عریانی و... زمانی زبان **میم**، زبان گویای تنگی، شکنج، خُردی و... زمانی زبان **دال**، زبان گویای خمیدگی، کوژی، ناتوانی و... زمانی زبان **نون**، زبان گویای ... است. حروف در خلال این‌گونه نوشته‌ها ارزش و مقدار نیز می‌یابند و بر پایه همین نگرش، **الف** را نمودی از عدد یک می‌دانند و **ب** را نمایانگر دو و **ج** را نمودی از عدد سه و **د** را نمودی از... می‌دانند. خلق تصاویر، مضامین، تعابیر و ترکیبات نغز و ظریف با حروفی که خود خلاق آن تعابیر و ترکیبات هستند، نغزی و ظرافت کار را بیشتر می‌نمایاند و آنجا که چاشنی ایهام و جناس و دیگر آرایه‌های ادبی بدان افزوده می‌شود ملاحت و سلاست آن صدچندان می‌شود و وقتی تصاویر ذهنی و تخیلی ناشی از ذهن و قریحه وقاد نویسنده و شاعر، بستری مناسب بر اینها فراهم می‌کند، خواننده را به وجد و شور و نشاط درمی‌آورد.

پیشینهٔ تحقیق

اگرچه شعرای سبک عراقی در خلق مضامین هنری و ادبی و عرفانی نسبت به دوره‌های قبلِ خود به مراتب، پرکارتر ظاهر شده‌اند، اما دامنه محدود توجه آنها به خلق تعابیر و ترکیبات و مضامین برساخته از حروف الفبا بویژه **الف**، باعث شده است تا در زمینه کاربرد ادبی و هنری و تصویری **الف**، کمتر مقاله و تحقیقی ارائه گردد.

می‌توان گفت هرچند در کنار تحقیقات اصلی، در حاشیه به صورت پراکنده و موردی و مختصر در خصوص توجه شاعران این سبک به حرف **الف**، به نکات خوب و گرانقدری اشاره شده است، ولی تحقیق و مقاله‌ای در پهنه سبک عراقی و شعرای آن در این راستا انجام نشده است و مقاله زیر در نوع خود می‌تواند زمینه‌ای برای پرداختن به دیگر حروف

الفبای فارسی، در سبک عراقی و حتی در دامنه‌ای وسیع‌تر در سبکهای ادبی دیگر باشد. هرچند نگارنده این مقاله، در مقالات دیگر کاربرد هنری و ادبی و تصویری **الف** را در سبک خراسانی و سبک آذربایجانی و سبک هندی نیز مورد بررسی قرار داده است.

جایگاه ادبی و هنری الف

الف، آ، ا، (همزه)، نام نخستین حرف الفبای زبان پارسی و عربی است. هرچند برخی **همزه** را پس از **الف** دومین حرف الفبا به حساب می‌آورند و تفاوتهایی را برای آن دو بیان می‌دارند اما عموماً، **همزه** را نیز **الف** می‌گویند. **الف** را به صورت **لا (لام، الف)** ضبط می‌کنند که نشان‌دهنده همزه ساکن است. الف مقصوره و الف ممدوده نیز می‌گویند. **الف** اولین حرف از حروف جمّل و ابجد است که در حساب جمّل نماینده عدد یک است. به نقل از اکثر کتب لغت، **الف** در جدول تقویمی علامت روز یکشنبه است. **الف**، در شعر برخی از شاعران عارف و متصوفه ادب پارسی و به تأیید بیشتر کتب لغت، از نظر لغوی و کنایی، کنایه از ذات یکتای احدیت، لفظ الله، وحدت، روح اعظم، سید دو عالم، مهترِ آدم، باطن و حقیقت واحد، باطن قرآن، جوهر فرد، عقل اول، جبرئیل، جوهره، عالم تجرید و تفرید، سرّ بیچون و... است. در زیر به برخی از آنها که در اشعار شعرای سبک عراقی بازتاب داشته‌اند اشاره خواهد شد.

حرفِ **الف** علاوه بر تعابیر لغوی و کنایی، از دیدگاه ادبی و هنری و تصویرآفرینی، به واسطه شکل و حالت و جایگاه خاص و برخی ویژگیهای منحصر به فرد، یکی از پرکاربردترین حروف در ساخت مضامین بکر و فضاهای شاعرانه و ترکیبات و تعبیرات نغز و ظریف ادب پارسی است.

– **الف**، چون در آغاز و شروع حروف الفبا قرار دارد؛ پس سابق، پیشرو، پیشوا، صدرنشین، نامور، معروف و باکمال است و رتبت و جایگاه آن بیشتر و برتر از همه است و پیش از همه به شمار می‌آید.

– **الف**، راست و کشیده و افراشته و بی پیچ‌وخم است؛ پس مظهرِ سرافرازی و سربلندی است. قد و قامت موزون، استوار، کشیده، راست، مستقیم و رعنا و آراسته، بویژه محبوب و

معشوق را به آن نسبت می‌دهند. **الفِ** قامت یار در دل جای دارد. **الف**، سر بر آسمان دارد و عاشق قد و بالای خود است و بر آن می‌بالد.

– **الف**، باریک و نازک و کشیده است. لاغری، ضعف، عدم، و نیز باریکی و هلالی کمر، میان و اندام را به آن نسبت می‌دهند.

– **الف**، به واسطه شکل ایستایی و استقامتی و جایگاه آغازین حروف، نماد قیام و ایستادگی، استقامت، استواری، سرپایی، عمودی، ثابت‌قدمی و قائم بودن و... است. **الف**، بر قدمهای خود سوار است و برپا و سرپاست.

– **الف**، چون هیچ‌کدام از حرکات را نمی‌گیرد و نیز فاقد نقطه است، مظهرِ نداری، بی‌چیزی، مفلسی، فقر، گدایی، عدم، نیستی، فنا، ترک اوصاف و ... است. **الف**، دست در امکان ندارد و بر هیچ افتاده و در بند هیچ است.

– **الف**، مد و سرکشی بر سر دارد. از مدِ **الف** به سایبان، کلاه، تاج، افسرِ **الف** تعبیر می‌کنند. **الف**، به‌واسطه این تاج و کلاه، کلاهدار و تاجدار و سپهدار است. چون سرکش دارد، پس سرکش هم است.

– **الف**، در شکل و حالت نوشتاری، سر ندارد که از آن به بی‌سری **الف** تعبیر می‌کنند.

– **الف**، چون در آغاز حروف با قامتی استوار و کشیده و ایستا قرار دارد و کلاهی هم بر سر دارد؛ سپهداریی را به آن نسبت می‌دهند.

– **الف**، به‌واسطه شکل و حالت خاص خود؛ مظهرِ حیرانی، سرگردانی، سرگشتگی، جنون و عاشقی است. **الف**، از عشق، به سر می‌گردد، اما از عشق برنمی‌گردد.

– **الف**، چون در شکل نوشتاری، دو سر دارد، از آن به زبانِ **الف** و یا به دوزبانی **الف** تعبیر می‌کنند. **الفِ** زبان‌دار و دوزبان، با وجود داشتن زبان، خاموش و ساکت است. **الف** دو زبان دارد و دوزبانی است اما دوزبان و متملق و دورو نیست.

– **الف**، چون همیشه اعراب سکون می‌گیرد، مظهرِ سکون، بی‌تحرکی و آرامش و... است.

– **الف**، به‌واسطه شکل و حالت خاص خود، میان را بسته، آماده خدمت و انجام کار و حرکت است.

– **الف**، شکل راست شده حرفِ **ه** است. **الف**، مظهرِ راستی و **ه**، مظهرِ خمیدگی است.

– **الف**، اگر به شکل نعل درآید تبدیل به **ن** می‌شود.

– **الف**، چون از حروف دیگر جدا نوشته می‌شود و در صورت اتصال، فقط به حرف قبل خود متصل می‌شود، میل به وصل ندارد و ازجمله حروف منزه است، پس مظهرِ تنهایی، یکتایی، جدایی، گوشه‌نشینی، آزادی، وارستگی، تجرد، تفرد و یگانگی و... است.

– **الف**، همیشه به یک شکل و هیأت نوشته می‌شود و در اتصال با حروف دیگر هم، برخلاف برخی از حروف، بدون تغییر شکل و ماهیت، نوشته می‌شود. ازاین‌رو **الفِ** یک شکل، مظهرِ یکرویی، راستی، صداقت، درستی، پاکی، وفاداری و... است. چون ظاهرش راست و یکتا و پاک است.

– **الف** در نوشتار، شکل کوتاه شده‌ای هم به نام الف مقصوره دارد که مظهرِ خُردی و کوچکی و ریزی است. دلِ تنگ و خُرد و کوچک و قاچ کوچک هندوانه، طالبی، خربزه و آشیانه و خانه و مکان کوچک و هر چیز مختصر و خلاصه و کوتاه و اندک و بی‌مقدار.... را **الف** می‌گویند. یک **الف** بچه و یک **الف** زخم و یک **الف**... و نیز **الف الف** شدن و **الف الف** کردن به معنای ریزریز و خُردخُرد و تکه‌تکه و شرحه شرحه شدن و کردن از این تعابیر برگرفته شده است.

– **الف**، چون راست و استوار است و جز راستی چیزی ندارد، پس راست‌پیشه است و از راستی، اساس تمامی حروف گشته است.

– **الف**، اولین حرف آفرینش است. هرچند ذاتاً در مرتبه اول است اما در صورت متصل شدن به حروف دیگر در پایان قرار می‌گیرد.

– **الف**، در شکل نوشتاری، چون شبیه عدد یک است و ازنظر حساب جمال و حروف ابجد و ترتیب حروف الفبا، در جایگاه و ارزش یک قرار دارد و از طرفی هم بر پایه باور قدما، از به هم پیوستن نقطه‌های متعدد شکل گرفته است و آفرینش آن با نقطه آغاز می‌شود، و **صفر** نیز که شبیه نقطه است و به تنهایی هیچ است و در شمار نمی‌آید و تنها زمانی که پس از عددی قرار گیرد ارزش و کارایی می‌یابد، ترکیبات مربوط به **الف** و نقطه و صفر و یک،

و ارزش عددی پیدا کردن **الف**، و ده و صد و هزار شدن آن به‌واسطه صفر و نقطه، از فضاهای شاعرانه برگرفته از این تصور و باور است.

– **الف**، در حالت وصل، به تلفظ درنمی‌آید. **الفِ وصل** در این حالت مخفی و پنهان می‌شود.

– **الف**، در شکل و حالت نوشتاری، عریانی، برهنگی، پَرافکندگی، آشکارایی، خندانی، شادابی، بی‌سری، زبانداری، آراستگی و... را به ذهن متبادر می‌کند.

– **الف**، از ترکیب و از به هم پیوستن سه نقطه ساخته می‌شود. در ضمن در هنر خوشنویسی و خطاطی نیز امتداد و کشیدگی **الف** معمولاً به اندازه سه نقطه در کنار هم است. از این، به تکثر و تعدد از وحدت تعبیر می‌کنند. تعابیری چون اول و آخر **الف** نقطه‌ای است، **الف**، یک نقطه است، اصل و مبدأ **الف**، یک نقطه است، **الف**، ظرف است و نقطه مظروف، نقطه وحدت در **الف** هویدا شد، **الف**، از نقطه پیدا شد، نقطه‌ها باطن، **الف**، ظاهر است و ... بر پایه همین تعبیر است.

– **الف**، قطب حروف است و در همه آنها حضور دارد. حروف و اعداد دیگر یا به‌گونه‌ای شکل تغییریافته حرفِ **الف** هستند و یا در ساختار شکل خود حرفِ **الف** را هم دارند. پس جمله حروف و اعداد بر محور و مدار حرفِ **الف** می‌گردند و **الف** همه‌چیز را در جان خویش جای می‌دهد. از این به تکثر و تعدد از وحدت و تکثر ذات اشیا با مسمای **الف** تعبیر می‌کنند. تعابیری چون **الف** در همه حروف دیده می‌شود، **ها** اگر راست شود همان **الف** است، **الفِ** نقطه بود و **دال** شد. **بی**، خلیفه **الف** است، طول قد **الف**، صورت **بی** می‌نماید، **الف**، در جان همه عالم است، **الف**، نهایت کمال آفرینش حروف است، **الف**، معتدل است و... از این دیدگاه گرفته شده است.

– منجمان، برجها را با حروف ابجد نام‌گذاری می‌کنند، و به جای **الف** که نخستین حرف ابجد است صفر می‌گذارند و برج حمل را که اولین برج است، صفر می‌نامند. و ثور را یک و... الی‌آخر. ارتباط **الف** در جایگاه یک در شمار ابجد و صفر در علم نجوم و تقابل و توافق آن دو از این قاعده تبعیت می‌کند.

– علاوه بر تعابیر و موارد برگرفته از شکل و هیـأت و ویژگیهای خـاص **الف** که در بالا

بدان اشاره شد، در خلق تصاویر و فضاها و مضامین بکر شاعرانه، **الف** یکی از مشبه‌به‌ها و حتی مشبه‌های پرکاربرد ادب پارسی است. در تصاویر و مضامین شعری و نثری ادب پارسی، خطِ عذار، میخ، خار، ماه نو و هلال ماه، عصا، قلم، آلت تناسلی نر، ابروی کشیده، دندانه‌های شانه، زلف بلند و دراز، انگشت، خدنگ، تیر، سوزن تیز و باریک، قد و قامت کشیده و موزون، خطِ محور، خط استوا، دار مجازات، شمشیر، خط و اثر ناشی از تازیانه و شلاق، کمر و میان باریک و نازک، زخم و شکاف ناشی از ضربه شمشیر، شکاف و شیار، دل و سینه تنگ و کوچک، ناله و آه کشیده، هر چیز مختصر و کم و اندک و بی‌مقدار و ... به **الف** مانند می‌کنند و یا در مقام مشبه از آن بهره می‌جویند.

– تعابیری با نمود و نشانه برتر و عالی که برگرفته از ارزش و جایگاه برتر **الف** است از دیگر توجهات شاعران و نویسندگان در ایجاد ترکیبات شاعرانه و ادبی با حرف **الف** است. ترکیباتی چون **الفِ** عزت، **الفِ** علا، **الفِ** عدل، **الفِ** سخن، **الفِ** مردمی... که نشانه بزرگی و سربلندی و برتری و تعالی و ... است، ازاین‌دست به شمار می‌روند.

– و نیز در ترکیباتی چون **الفِ** قامت، **الفِ** استقامت، **الفِ** بالا، **الفِ** استوا، **الفِ** اطعنا، **الفِ** آه ... علاوه بر این‌که در یک فضای شاعرانه و ایهامی، به حرفِ **الف** و مد و سرکش به‌کاررفته در ساختار کلمه و واژه، اشاره و بر ماهیت کشیدگی و ایستایی و امتداد آن در ساختار کلمه، تأکید می‌کند، به شکل استوار و ایستا و کشیده ظاهری واژه‌های برساخته از آن نیز که از کشیدگی و ایستایی و استواری **الف** متأثر و برخوردار است، توجه می‌کند. مثلاً در ترکیب **الفِ** آه، علاوه برکشیدگی حرف **الف** و کشیدگی مد آن، امتداد و تداوم و کشیدگی آه نیز مدنظر است. و یا در ترکیب **الفِ** قامت علاوه بر **الفِ** کلمه قامت، به ایستایی شکل ظاهری قامت توجه می‌شود.

– ترکیباتی چون **الفِ** مستقیم، **الفِ** یک‌تنه، **الفِ** یکتا، **الفِ** راست، **الفِ** تنها و... که تعداد آنها کم نیز نیست، ترکیباتی هستند که با ترکیبِ صفتِ شاخصِ حرفِ **الف** ساخته شده‌اند که گذشته از این‌که یک ترکیب دستوری به شمار می‌روند، یک فضای زیبای هنریی را هم ایجاد می‌کنند.

غمزه‌هایی کرد چشمش با دل این نامراد　　باز از دال دو زلفم آن **الف قد** داد یاد
(امیرخسرودهلوی، ۱۳٤۳: ۲۰٦)

هر چه نه از پیش **الف** شد روان　　همچو **الف** بر همه خندیده‌ام
(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۷۵: ۲۵۷)

چون به هم آمد **الف** راست شد　　هر نقطی کز همگان چیده‌ام
(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۷۵: ۲۵۷)

الف، قامت است و را ابرو　　صاد و ضاد تو چشم ها بر رو
(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۷۵: ۵۲۲)

زلف تو که صد سینه ز دل خالی کرد　　بر قامت همچون **الفت** دالی کرد
(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۷۵: ٤٤۰)

نیست حرفی در او مصون ز عوج　　چون **الف** بلکه کاف وش همه کج
(جامی، ۱۳٦۸: ۸)

خامه ابداع را چون **الف** قامتت　　نامده یک حرف خوش بر ورق کاف و نون
(جامی، ۱۳٤۱: ۵۹۵)

ز حد نون او تا حلقه میم　　**الف** واری کشیده بینی از سیم
(جامی، ۱۳٦۸: ٦۰۱)

الف قامتم ار زان که به صورت نون است　　کاف و نون نکته‌ای از حرف معمای من است
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷٤: ۲۲۳)

چه شد رتبت تو بیشتر اندر حساب حس　　همچون **الف** اگر چه چو یا واپسین تویی
(سیف فرغانی، ۱۳٦٤: ۲٦۰)

ور نقطه سر از **الف** تن جدا شود　　بیرون منه ز دایره پرگار وار پای
(سیف فرغانی، ۱۳٦٤: ۱٦۲)

الف قدی و زلف تا پای تو　　شکن در شکن چون سر سین شده (سیف فرغانی، ۱۳٦٤: ۲۸۹)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

سه نقطه در یکی **الف** نگرم — **الفی** در حروف می‌شمردم
(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷٤: ۳٤۱)

با که موجود ثانیش خوانند — بر **الف** نزد عارفان دال است
(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷٤: ۷۸)

عارفان مجرد مفرد — چون **الفِ** فرد و دال ابدالند
(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷٤: ۲۱۳)

نقطه اصل **الف** کان معنی عین علی است — در همه آفاق روشن خوانده از بر آفتاب
(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷٤: ۵۱۰)

تا به بالا تو راست چو **الفی** — ما چو لامیم در میان بلا
(شیخ کمال خجندی، ۱۳۷٤: ۱۹۳)

دال زلف و **الف** قامت و میم دهنش — هرسه دامند و به آن صید جهانی چو منش
(شیخ کمال خجندی، ۱۳۷٤: ٦۵۸)

گر **الف** را حرکت نیست چراست — **الف** قد تو شیرین حرکات
(شیخ کمال خجندی، ۱۳۷٤: ۳٦۸)

دهان تو میم است و بالا **الف** — خدا آفرید آن دو از بهر ما
(شیخ کمال خجندی، ۱۳۷٤: ۱۹۵)

الله که قامت **الف** آسای آن نگار — مانند دال پشت مرا کرده چنبری
(عمان سامانی، بی‌تا: ۵۳)

فلک تیغ ملامت برکشیده — ز ماه نو **الف** بر سر کشیده
(محتشم کاشانی، ۱۳۷٦: ۵۷۲)

الف مباش ز ابجد که سرکشی دارد — مباش بی دو سر تو جیم باش چو جیم
(مولوی، ۱۳٦۳: ٦۵۸)

گر **الفی** و سابق حرفی — محو شو اندر لام افندی
(مولوی، ۱۳٦۳: ۱۱۲۲)

زان گوش همچـــون جیـــم تو زان چشم زان قامت همچون **الف** زان ابروی چون نون
خوش (مولوی، ۱۳٦۳: ٤۷۹)

همچـــو صـــاد تـــو بـی و ســین بـی او همـــی‌گوینـــد **الف**
(مولوی، ۱۳۷۲: ج ٦، ب ۲۲٤٥)

چون **الف** از خود فنا شد مکتنف کـــژ کن ســـر و دنبـم را من **همزه** مهموزم
(مولوی، ۱۳٦۳: ٥٦۳)

گه در گنهم رانی گه سوی پشیمانی **الـــف** مـــی بـاش، فـــرد و راست بنشـین
(نسیمی، ۱۳۷۲: ۲٦۳)

رها کن پس‌روی چون نون کج مج همچـــو بـی با اســم حـــق ملحـق نگـــر
(نسیمی، ۱۳۷۲: ۱٥٤)

ذات اشـیا بـا مسمای **الـف** هـــا ز شـــوقت دو چشـــم بـر راه اسـت
(هلالی جغتایی، ۱۳٦۸: ۲۲۹)

قامتت را **الف** هواخواه است

*__**الف آه:**__ حرف **الف** در لفظ و کلمه **آه**. ضمن توجه به معنای کشیدن **آه**، به کشیدگی حرف **الف** و مد و کشیدن میل به چشم نیز توجه دارد.

هرکه به میم دهانت چشم گشاید چو هی میل کشم به دیده‌اش از **الف آه** خویش
(جامی، ۱۳٤۱: ٤٦۰)

*__**الف از ب نشناختن:**__ مانند الف با را نشناختن، راست از کج نشناختن. ترکیب، کنایه از قدرت تشخیص و درک نداشتن.// کنایه از بی‌سواد و نادان و جاهل و ناآگاه بودن.

طبعم چو در غمش **الف از ب نمی‌شناخت** یک سال اگر کم است دلا عذر او بگو
(محتشم کاشانی، ۱۳۷٦: ٦۰۱)

*__**الف از پی نون در رقم بودن:**__ ظاهراً اشاره به **الف** در آغاز لفظ و کلمه **الرحیم** در آیه **بسم‌الله الرحمن الرحیم** دارد که بعد از **نون** پایانی لفظ **الرحمن** آمده است.// با توجه به آیه

نون والقلم، اشاره به **الف** در آغاز لفظ و کلمه **القلم** دارد که بعد از حرف و یا لفظ **نون** آمده است.// ظاهراً با توجه به موارد اشاره شده فوق، به جایگاه آغازین **بسم‌الله الرحمن الرحیم** و پرده‌گشایی آن از سوره‌های قرآنی و آغازگری آیات توجه دارد و قرار گرفتن **بسم‌الله الرحمن و الرحیم** در بالای نون القلم نیز نشانگر پرده‌گشایی آن است.

از پی نونش الف اندر رقم پرده‌گشا گشته ز نون و القلم

(جامی، ۱۳٦۸: ۳٦۸)

*__**الف از دفتر دین ندانستن:**__ کنایه از چیزی در خصوص دین و مذهب ندانستن. نسبت به امور دین، بی‌اطلاع و نادان و ناآگاه بودن.

ندانسته از دفتر دین الف نخوانده بجز باب لاینصرف

(سعدی، ۱۳٦۳: بوستان، ۷۲)

*__**الف از دو شاخِ لام الف دور کردن:**__ از **الف**، قد و قامت، و نیز آلت تناسلی عاشق را اراده کرده و از دو شاخِ **لام الف**، دو پایِ شاخ مانندِ به هم گره خورده و نیز آلت تناسلی معشوق را اراده کرده است. ترکیب، کنایه از بیرون آمدن از هم‌آغوشی و دوری جستن و خودداری کردن از هم‌آغوشی و نزدیکی و معاشقه است. ر.ک. **الف لام (لام الف).**

الف کرد از دو شاخ لام الف دور رهاند از گاز سیمین شمع کافور

(جامی، ۱۳٦۸: ٦۸۳)

*__**الف از زنگار مشق کردن:**__ مشقِ الف کردن اشاره به این دارد که برای یاددادن حروف الفبا، ابتدا حرف **الف** را که اولین حرف ابجد و الفبا بود بر روی تخته و لوح می‌نوشتند و تکرار می‌کردند و سپس دیگر حروف را به این ترتیب می‌نوشتند و تکرار می‌کردند و این تکرار و تداوم باعث یادگیری ماندگار حروف می‌شد. این نوشتن مکرر و تمرین برای یادگیری را **مشق** می‌گفتند. و **مشق کردن** کنایه از تمرین و ممارست زیاد است.// ترکیب، کنایه از گل و گیاهِ الف مانند فراوانِ روییده در دشت و چمن و صحرا در بهار است که از آن به **الف از زنگار مشق کردن** تعبیر کرده است.

بر تخته خاک گویی اطفال بهار پیوسته **الف مشق کنند از زنگار**

(جامی، ۱۳٤۱: ۸۲۰)

***الف از میانه خمار شدن:** اگر حرف **الف** را از کلمه **خمار** برداریم، لفظ **خمر** می‌ماند. کنایه از لفظ **خمر** است.

خمار و **خمر** یکی است ولی الف نگذارد **الف** چو **شد ز میانه** ببین **خمار** چه باشد

(مولوی، ۱۳٦۳:۳٦۳)

***الف از واو جستن:** ضمن اشاره به حرف **الف** در میان **واو**، ترکیب، کنایه از انجام امر و کاری صحیح و منطقی و ممکن و پسندیده و اصولی است. اشتباه و خطا نکردن.

واو ار طلبی طلب کن از نون و **ز واو الف بجوی** فافهم

(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷٤: ۵۳۰)

الف از واو جو واو از نون چون رها کن ولی بجو بیچون

(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷٤: ۵۲۲)

***الف الف از زنگار، به تکرار بر ورق نوشته:** از **الف الف** گل و گیاه زنگارگون و از **ورق**، دشت و صحرا را اراده کرده است، و ترکیب، کنایه از گل و گیاه روییده بر پهنه دشت و صحراست.

یا خود **ورقی بر** آن **ز زنگار** **بنوشته الف الف** به تکرار

(جامی، ۱۳٦۸: ۸۳۵)

***الف، اول به شمار درآمدن:** اشاره به این دارد که **الف** در ترتیب حروف ابجد و الفبا در مرتبه اول قرار دارد و از طرفی دیگر برای یاددادن حروف الفبا برای نوآموزان و متعلمان، ابتدا حرف **الف** را که اولین حرف ابجد و الفبا بود بر روی تخته و لوح می‌نوشتند و تکرار می‌کردند تا آموخته شود.// بر این باور نیز تأکید دارد که نخستین حرفی که از قلم آفرینش خدا بر لوح محفوظ نقش بست **الف** بود. و نیز ر.ک **الف.**

رو بنه تخته ابجد به کنار که **درآید الف اول به شمار**

(جامی، ۱۳٦۸: ۵۳۳)

*__الف با:__ حروف آغازین حروف الفبا.// کنایه از تمام حروف الفبای فارسی.

چون که شه را شد اعتقاد برو　　**الـــف** و **با** نوشـــت و داد بـــرو

(هلالی جغتایی، ۱۳٦۸: ۲۲۸)

*__الف با تا به لوح خواندن:__ ر.ک. **الف بی خواندن.**

عقل که افراخت به دانش لوا　　**خواند به لوحش الف** و **با** و **تا**

(نسیمی، ۱۳۷۲: ۳۲۳)

*__الف با خواندن و فراموش کردن:__ کنایه از آموخته‌ها و اندوخته‌ها را فراموش کردن و به کنار گذاشتن. همه را ترک کردن و پشت پا به همه‌چیز زدن. و نیز ر.ک. **الف بی خواندن.**

الف با خواندم و کردم فراموش　　خطی بر عالم و آدم کشیده (شاه نعمت‌الله ولی، ٤۵۸: ۱۳۷٤)

*__الف، با شید پیوستن:__ از ترکیب **الف** با **شید**، کلمه **شیدا** به معنای دیوانگی حاصل می‌شود. از **الف**، قد و از **شید** ریای زاهدانه را اراده کرده است.

گشت **شید**ای قدت زاهد و این نیست عجیب　　زان که **با شید** چو **پیوست الف** شیدا شد

(شیخ کمال خجندی، ۱۳۷٤: ٤۵۷)

*__الف بر آسمان و نون بر زمین بودن:__ با عنایت به شکل حرف **الف** و **نون**، کشیدگی و سرافرازی و سر به آسمان یودن **الف**، و خمیدگی و انحنا و افتادگی و سربه‌زیر بودن **نون**، مدنظر است.// ترکیب، کنایه از دو چیز متضاد و ناموافق، دو چیز کج و راست است.

الف بر آسمان، نون بر زمین است　　ز کج تا راست، فرق، آری همین است

(هلالی جغتایی، ۱۳٦۸: ۲۸٦)

*__الف بر سر کشیدن:__ ظاهراً رسمی بوده که در عزا و ماتم و غم از دست دادن کسی به نشانه عشق و علاقه و ماتم و اندوه زیاد **الفی** بر سر می‌کشیدند که شاید با لام بر پیشانی کشیدن جهت عشق و علاقه نسبتی داشته باشد.

فلک تیـغ ملامت برکشـیده ز ماه نو **الف بر سر کشیده**

(محتشم کاشانی، ۱۳۷٦: ۵۷۲)

***الف به میان لاله راه کردن:** اگر به وسط کلمه **لاله** حرف **الف** افزوده شود تبدیل به **لااله** خواهد شد که در مقام نفی و سلب خدایان دیگر بیان می‌شود.

مکحله **لاله** شده سـرمه سـای میل زمـرد به درون داده جای؛

یا **به میانش الفی کـرده راه** گشته پی نفـی سـوی **لااله**

(جامی، ۱۳٦۸: ۳۹۲)

***الف بی به لوح خواندن:** ر.ک. **الف بی خواندن.**

به لوح، اول **الف بی** تا **نخوانی** ز قرآن درس خواندن کی توانی

(جامی، ۱۳٦۸: ۵۹٤)

***الف بی تی:** حروف آغازین حروف الفبا.//کنایه از تمام حروف الفبای فارسی.//کنایه از تمامی چیزها.//کنایه از لوح، قلم و کرسی.// کنایه از تخته اول، که لوح اول درس است.// **الف** کنایه از ذات باری‌تعالی و عالم وحدت و **با** و **تا** کنایه از کل عالم و عالم کثرت.// کنایه از آغاز هر چیز شروع و مقدمه و اصول چیزی.// کنایه از اشکال متنوع و گوناگون.

بت است هر چـه بعـد وحـدتش یعنی پس از **الف** که رقم کرده‌اند **بی تی** را

(جامی، ۱۳٤۱: ٤)

بود ماهیت آ بی چنین تا یی که هست آخر بود اسمش **الف بی تی** که ترکیب جهانستی

(نسیمی، ۱۳۷۲: ۳۱۸)

***الف بی تی ثی حا:** اشاره به حروف الفبا و ترتیب و شکل ظاهری آنها دارد.// کنایه از تعدد و تنوع و تکثر است.// کنایه از عالم تکثر. ر.ک. **الف.**

چل صباحی طینت اصل وجود کاینات با **الف بی** ظاهر است **تی** و **ثی** و **حای** من

(نسیمی، ۱۳۷۲: ۲۵۷)

***الف بی تی ندانستن:** حروف **الف** و **با** و **تا** را ندانستن و نشناختن.//کنایه از حروف

الفبا را ندانستن و نشناختن.// کنایه از ناآگاه و بی‌سواد و نادان و بی‌اطلاع بودن.// قدرت درک و تشخیص و فهم نداشتن. ر.ک. **الف از ب نشناختن.**

اگـر خـود هفت سبع از بـر بخـوانی　　چو آشفتی **الف بی تی ندانی**

(سعدی، ۱۳۶۳: گلستان، ۱۲۵)

***الف بی جیم:** علاوه بر این‌که به سرکشی **الف** و دو سر بودن **بی** و سرافکندگی و افتادگی **جیم** توجه دارد به لفظ و کلمه **ابجد** نیز تلویحاً اشاره دارد. ر.ک. **الف.**

الف مباش ز ابجد که سرکشی دارد　　مباش **بی**، دو سر، تو **جیم** باش چو **جیم**

(مولوی، ۱۳۶۳: ۶۵۸)

***الف بی خواندن:** خواندن حروف **الف** و **با**.// شروع به خواندن حروف الفبا کردن.// اشاره به این دارد که در مکتبخانه‌ها، برای یاددادن حروف الفبا به کودکان و مبتدیان، ابتدا حرف **الف** را که اولین حرف ابجد و الفبا بود بر روی تخته و لوح می‌نوشتند و تکرار می‌کردند و از نوآموز می‌خواستند ضمن نوشتن مکرر **الف** بر روی لوح و تخته، آن را با صدای بلند تکرار کند. آنقدر این حرف نوشته و تکرار و خوانده می‌شد تا یاد گرفته می‌شد. بعد حروف **ب** را شروع می‌کردند و بدین ترتیب، دیگر حروف یاد داده می‌شد. این را اصطلاحاً مشق کردن **الف** و یا حروف، یعنی نوشتن و تکرار کردن حروف برای یادگرفتن می‌گفتند. این تکرار و تداوم باعث یادگیری ماندگار حروف می‌شد. معمولاً پس از فراگیری حروف الفبا، خواندن قرآن را شروع می‌کردند.// کنایه از نوآموز و مبتدی و تازه‌کار بودن.// کنایه از ناآگاه و بی‌اطلاع بودن.// کنایه از یادگرفتن و آموختن.// کنایه از آغازِ حرف زدن و سخن گفتن.// کنایه از آغاز به کاری کردن.// کنایه از مقدمات چیزی را فراهم نمودن.

اگر از دفتر توحید بایدت حرفی　　در آ به مکتب طفلان **بخوان الف بی** را

(جامی، ۱۳۴۱: ٤)

هر گه **خوانی الف بی** ای حور نژاد　　از دست دو دال و الفت خواهم داد

(جامی، ۱۳۴۱: ۸۱۸)

***الف بی نوشتن استاد:** کنایه از آغاز به یاددادن حروف الفبا کردن.// کنایه از شروع و

آغاز خلقت و آفرینش. و نیز ر. ک. **الف بی خواندن.**

الف قد تو آن روز بزد راه کمال　　که به مکتب **الف** و **بی بنوشت استادم**

(شیخ کمال خجندی، ۱۳۷٤: ۷۰۳)

***الف چون دال گشتن:** با عنایت به شکل و هیأت حروف **الف**، **دال**، **نون**، **لام** و **جیم** و... که **الف** نشانه کشیدگی و راستی است و قامت بلند را به آن نسبت می‌دهند و **دال**، **نون**، **لام** و **جیم** و... که نشانه خمیدگی و ناراستی است و قامت خمیده را به آن نسبت می‌دهند، ترکیب، کنایه از خمیدگی قد و قامت کشیده و برافراشته است.// کنایه از افتادگی و ناتوانی و ضعف است.// کنایه از تغییر یافتن و دگرگون شدن و تبدیل‌شدن.// کنایه از تحقیر و خوار و عاجز شدن.// کنایه از تواضع و فروتنی است.// کنایه از سرافکنده و شرمنده شدن. ر.ک. **الف.**

از عشق گردون مؤتلف بی عشق اختر منخسف

از عشق **گشته** دال الف بی‌عشق **الف چون دال**ها

(مولوی، ۱۳٦۳: ٤۹)

***الف (چیزی، هیچ) ندارد:** چون **الف** هیچ نقطه‌ای ندارد و هیچ اعراب و حرکتی نمی‌پذیرد و ظاهری لخت و عریان دارد و تنها و فرد و تک است، از آن به نداشتن ثروت، درویشی و فقر و نداری **الف** تعبیر می‌شود.// و نیز **الف** هیچ ندارد مثلی مشهور بر شناساندن الفبا به کودکان است. رسم بوده که معلم مکتبخانه برای یاددادن حروف الفبا به کودکان و مبتدیان، می‌گفت: با یکی به زیر دارد، تا دو تا به سر دارد، الف هیچ ندارد و منظور نقطه بود.

هیچ ندارد الف عاشقان　　هیچ ندارم که نترسیده‌ام

(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۷۵: ۲۵۷)

کدام الف که ز لطفش **الف ندارد هیچ**　　به طبع راست ازین حرف شد کسی آگاه

(شیخ کمال خجندی، ۱۳۷٤: ۸۷٦)

چـون الف از استقامت شـــد به پیش او **ندارد هیـــچ** از اوصـــاف خـــویش
(مولوی، ۱۳۷۲: ج ۵، ب ۳٦۱۲)

آن **الف چیـــــزی ندارد** غافلی است میـــم دلتنگ آن زمـــان عاقلـــی است
(مولوی، ۱۳۷۲: ج ٦، ب ۲۳۳۱)

کم نگـــردد فضـــل اســـتاد از علتـو گـــر **الف چیـــــزی ندارد** گوید او
(مولوی، ۱۳۷۲: ج ۲، ب ٤۳۱٦)

اول سبقت بـود **الف هیـــــچ نـدارد** زان پیش رو افتـــاد و ســـپهدار و مـؤید
(مولوی، ۱۳٦۳: ۱۲٦۳)

***الف، دال آمدن:** ر.ک. **الف چون دال گشتن.**

وان **الف، دال آمده** در وی که پا ننهاده‌ایم بی لوای استقامت در ره عشق و ولا
(جامی، ۱۳٤۱: ۵)

***الف در بسم (پنهان کردن، مختفی گشتن):** الفِ بعد از ب، در **باسم الله، الف** وصل است و تلفظ و نوشته نمی‌شود و به صورت **بسم‌الله** نوشته و خوانده می‌شود. به علت عدم تلفظ و قرائت **الف** در کلمه باسم ا... از آن به پنهان شدن **الف در بسم** تعبیر می‌شود.// کنایه از به حساب نیامدن، محو شدن، مخفی گشتن، ضایع شدن، پنهان شدن، فرورفتن... است. و نیز ر.ک. **الف وصل.**

بی چو آمد پدید **الف در بسم مختفی گشت** همچو جان در جسم
(جامی، ۱۳٦۸: ۸۲)

آن **الف در بسم پنهان کرده ایست** هست او در بسم و هم در بسم نیست
(مولوی، ۱۳۷۲: ج ٦، ب ۲۲٤۰)

***الف در لام (لام الف) کج شدن:** به شکل خاص حرف **ل** که شبیه **ا** کج شده است، توجه دارد.// به شکل **ل** که گویی **ا** را در خود جای داده اشاره دارد.// به کجی و خمیدگی **ا** در لفظ و کلمه **لا** توجه دارد.// کنایه از لفظ و کلمه **لا** است که از ترکیب **الف** و **لام** به وجود

می‌آید.// و نیز کنایه از خمیدگی و افتادگی و تواضع است.

گر چه به خود نیست کج اندام **الف** بین که چه سان **کج شده در لام الف**

(جامی، ۱۳٦۸: ٤٤۰)

***الف در میان ماه:** به حرف **الف** در میان کلمه و لفظ **ماه** اشاره دارد.// از **الف**، بینی و دماغ کشیده معشوق را اراده کرده که بر چهره زیباروی معشوق قرار دارد.

بینی‌اش زیر هلال منخسف **در میان ماه** کافوری **الف**

(جامی، ۱۳٦۸: ۳۳٤)

***الف، دو لام، یک ها:** اشاره به ترکیب این حروف دارد که کلمه **الله** به وجود می‌آید.

لف۳ظ **الف** و **دو لام** و **یک ها** اسمی است از آن اسم دریاب

(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷٤: ٦۰۰)

***الف را لام کردن:** ر.ک. **الف چون دال گشتن.**

قامت من چو الف بود از نشاط آن **الف را** دام زلفت، **لام کرد**

(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۷۵: ۱٤٦)

***الف، صفر (صفر، الف):** **الف** در شکل نوشتاری، **الف** شبیه عدد یک است و ازنظر حساب جمّل و حروف ابجد و ترتیب حروف الفبا، در جایگاه و ارزش یک قرار دارد، در هنر خوشنوسی و خطاطی، امتداد و کشیدگی **الف** معمولاً به اندازه سه نقطه در کنار هم است. **صفر** نیز شبیه نقطه است و به‌تنهایی هیچ است و در شمار نمی‌آید و تنها زمانی که پس از عددی قرار گیرد ارزش و کارایی می‌یابد. منجمان نیز، برجها را با حروف ابجد نام‌گذاری می‌کنند و به جای **الف** که نخستین حرف ابجد است **صفر** می‌گذارند و برج حمل را که اولین برج است، **صفر** می‌نامند، و ثور را یک و... الی‌آخر. ارتباط **الف** در جایگاه یک در شمار ابجد و **صفر** در علم نجوم و تقابل و توافق آن دو از این قاعده تبعیت می‌کند. درکل، تقابل و ترکیب **الف** و نقطه، و **صفر** و یک، و ارزش عددی پیدا کردن **الف**، به‌واسطه صفر و نقطه مقابل آن، از فضاهای شاعرانه ادب پارسی است. // از **الف**، به قامت کشیده و موزون معشوق و از **صفر**، به دهان تنگ و خُرد معشوق و در نهایت به زیباییهای معشوق و محبوب در کنار هم اشاره دارد. و نیز ر.ک. **الف.**

گـر ببیـنی دهـن تنگ و قـد یـار کمـال　　بوسه ده خواه بگو **صفر** و **الف** ده باشد

(شیخ کمال خجندی، ۱۳۷٤: ۳۹۵)

***الفِ قامت دوست بر لوح دل بودن:** اشاره به این دارد که برای تعلیم و یاددادن حروف الفبا، ابتدا حرف **الف** را که اولین حرف ابجد و الفبا بود بر روی تخته و لوح می‌نوشتند و آنقدر بر روی لوح می‌ماند و تکرار می‌کردند تا این تکرار و تداوم باعث یادگیری ماندگار و جاودانه و همیشگی حروف می‌شد و از طرفی هم چون قد و قامت کشیده و موزون و رعنای معشوق و محبوب را به **الف** مانند می‌کنند، ترکیب، کنایه از یاد و خاطر و عشقِ همیشگی و جاویدان معشوق در جان و دل و وجودِ عاشق است، که هیچ‌چیز جای آن را نمی‌گیرد.// کنایه از عشق ازلی و ابدی به معشوق و ماندگاری یاد و خاطره آن در دل و خاطر است.// ترکیب اشاره‌ای هم به حرف **الف** نهفته در **لِ** لفظ و کلمه **دل** دارد. ر. ک. **الف.**

نیست بر لوح دلم جز **الف قامت** دوست　　چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم

(حافظ، ۱۳۷٤: ۲۲٦)

***الفِ قامت کسی (به صورت، چون)(دال، نون)(بودن، گشتن، ماندن):** حرف **الف** نشانه راستی و بلندی است و قامت افراشته و کشیده را به آن نسبت می‌دهند و حرف **دال، لام، نون، جیم** و... نشانه خمیدگی و کجی است و قامت خمیده را به آن نسبت می‌دهند.//ترکیب، کنایه از خمیده شدن و انحنا پیدا کردن قامت و قد راست و کشیده است.// کنایه از خمیدگی و افتادگی و ناتوانی و ضعف و تحقیر است.//کنایه از تواضع و فروتنی است.//کنایه از تعظیم و تکریم است.

الفِ قامتش چون دال بماند　　خم چو پیران دیر سال بماند

(جامی، ۱۳٦۸: ۲۲۹)

الفِ قامتش چو نون گشته　　طره سرکشش نگون گشته

(جامی، ۱۳٦۸: ۲٤۹)

الفِ قامتم ار زان که به **صورت نون است**　　کاف و نون نکته‌ای از حرف معمای من است

(خواجوی کرمانی، ۱۳۷٤: ۲۲۳)

***الفِ قامتِ ممدوده حمرا:** قد و قامت کشیده سرخ‌رنگ.// ظاهراً کنایه از گل و گیاه سرخ است.// به **الف** کشیده آخرِ لفظ و کلمه **حمرا** نیز توجه دارد.

بیـد طبـری را کنـد از امـر تو بلبـل وصف **الف قامت ممدوده حمرا**

(خواجوی کرمانی، ۱۳۷٤: ۲۵)

***الف کسی لام شدن:** ر.ک.**الفِ قامت کسی (به صورت، چون)(دال، نون)(بودن، گشتن، ماندن).**

شـد الفـم لام ز غمهـای ژرف گوش کن از حال من این یک‌دو حرف

(جامی، ۱۳٦۸: ۳۸۲)

***الفِ کشیده بر صفحه سیم:** از **الف**، بینی و از صفحه سیم، چهره و صورت سفید را اراده کرده است.// کنایه از بینی و دماغ کشیده و راست بر چهره سفید محبوب و معشوق است.

ما بین دو عین راست از نون تا میم بینی **الف کشیده بر صحفه سیم**

(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷٤: ۷۰۵)

***الفِ کشیده بین العینین:** با عنایت به شکل حروف **الف** و **عین**، از **الف** بینی و از **عینین** دو چشم را اراده کرده است. // کنایه از بینی و دماغ کشیده و راست بر چهره، مابین دو چشم محبوب و معشوق است.// هرچند به معنای کلمه **عین** به معنی چشم و چشمه نیز توجه دارد.

باشد ز شعاع رخ دو چشم تو دو **عین** بینی **الفِ کشیده بین العینین**

(جامی، ۱۳٤۱: ۸۳۱)

***الف لام (لام الف):** دو حرف **ا، ل**.// اشاره به **ال** که حرف تعریف زبان عربی است دارد که آن هم کنایه از توصیف و تعریف باشد.// اشاره به سوره‌هایی دارد که حروف آغازین حروف مقطعه آنها با **ال** است مثل **الم، الر، المر، المص**.// با ذکر حروف آغازین حروف مقطعه برخی از سوَر قرآن کریم، کل سوره و کل قرآن را خواسته است.// اشاره به

لفظ و کلمه **الله** دارد که حرف آغازین آن **الف** و **لام** است و معروف و شناخته شده است.// اشاره به اسم اعظم الهی دارد.// اشاره به لفظ **آل** در معنی دودمان و خاندان است.// اشاره به ترتیب حروف ابجد و قرار گرفتن آن دارد.

الف در اول است و آخرین حرف نیز ضظغ می‌باشد که یک **لا** نیز در آخر این حروف، به معنی دیگر نیست و تمام شد اضافه می‌کنند.// **الف** نشانه کشیدگی و راستی و بلندی است و قد و قامت کشیده را به آن نسبت می‌دهند و **لام** نشانه خمیدگی و ناراستی است و قد و قامت خمیده را به آن نسبت می‌دهند.// **الف لام**، کنایه از دو چیز راست و خمیده است.// **الف لام**، کنایه از عدم توافق و هماهنگی و در تضاد بودن.// با توجه به شکل حرف **ل**، **الف لام** می‌تواند به شکل **ا** که در شکل حرف **ل** دیده می‌شود اشاره کند که کنایه از توافق و سازگاری است.// الف ساکن را به صورت **لا** در الفبا ضبط و از آن همزه ساکن را اراده کنند.// کنایه از لفظ **لا** می‌باشد.// با عنایت به شکل لفظ **لا**، کنایه از پیوستگی و اتصال و ائتلاف و ادغام و دوستی و توافق و یکدستی و نیز معاشقه و عشق‌بازی و وصال است.// با توجه به شکل **لا**، کنایه از هر چیز سراپا دونیم شده.// با توجه به شکل و حالت **لا**، کنایه از تکبر و غرور و بی‌اعتنایی است.// کنایه از تواضع و فروتنی و خدمتگزاری است.// **لام الف**، کنایه از گره ای که چپ و راست و درهم بندند. گره محکم و چپ اندر راست.// کنایه از هر چیزِ درهم‌تنیده و به‌هم‌بافته و درهم پیوسته و گره‌خورده است.// کنایه از هر چیز پیچیده و پیچ‌درپیچ است.// کنایه از به‌هم‌خورده و آشفته است.// کنایه از خروج از حالت عادی و اصلی، و نابودی است.

از کرشمه **لام الف** کن زلف را بالای خویش — تا از آن بر نام هر مهروی نام لا کشند

(امیرخسرودهلوی، ۱۳۴۳: ۲۰۲)

زان قد و زلف که گویی **الف** و **لام** ویند — لام الف وار دل خسته دونیم افتاده است

(جامی، ۱۳٤۱: ۲۳۳)

نبود این جنس نکته بر تو نهان — کـه **الـف لام** بهـــر تعـــریف است

(جامی، ۱۳٤۱: ۷۸۷)

حاشا که چو بی کناره جوید ز بلا　　چـــون **لام الف** ار شود سراپا به دونیم
(جامی، ۱۳٤۱: ۸۲۵)

قـد تو **لام** و **الـف** آمـد عصـا　　هـــر دو پـی نفـــی وجـــود تـو لا
(جامی، ۱۳٦۸: ٤۲۷)

چـون **لام الفنـد** هر دو یک جا　　تـــو چـــون الـف ایسـتاده تنهـــا
(جامی، ۱۳٦۸: ۸۵۲)

هر **الف لامی** چه می‌ماند بدین　　گـــر تو جان داری بدین چشمش مبین
(مولوی، ۱۳۷۲: ج ۵، ب ۱۳۲۱)

بینی تو هیأت الف دارد راست　　ابروی تو **لام الف** بود از چپ و راست
(نسیمی، ۱۳۷۲: ۳۵۲)

لام الف لا سیف الا ذوالفقار او را رسد　　لاجرم در شأن ایشان لافتی الا علی است
(نسیمی، ۱۳۷۲: ۳۱٦)

بخوان لاتسجدوا للشمس و امر ذات حق دریاب　　که فرمود اسجدوا آن را که اسم او **الف لامی** است
(نسیمی، ۱۳۷۲: ۱٤۵)

تـن تنـــایـای مـا **الـف لام** اسـت　　مست عشقیم و این ترانه ماست
(نسیمی، ۱۳۷۲: ۱٤۰)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

***الف لامِ الحمد، به میم بدل ساختن:** اگر **ال** در **الحمد** را به **میم** تبدیل کنیم لفظ و کلمه **محمد** به دست می‌آید.

یعنـی **الحمـد** را بخـــوان اول　　**ساز الف لام** ازو **به میم بدل**
(جامی، ۱۳٦۸: ۹)

***الف لام الف:** سه حرف **ا، ل، ا.**// اشاره به لفظ و کلمه **الا** دارد که از ترکیب سه حرف **الف** و **لام** و **الف** به وجود می‌آید.

معنی اثبات گو با **الف** و **لام الف**　　صورت توحید جو نفی طلب کن ز لا
(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷٤: ۵۰۹)

*__الف، لام بودن:__ با عنایت به شکل الف و لام که راستی و استواری را به الف نسبت می‌دهند و خمیدگی و افتادگی را به لام، ترکیب کنایه از خمیده شدن قد و قامت راست و کشیده است. و نیز ر.ک. **الفِ قامت کسی (به صورت، چون) (دال، نون)(بودن، گشتن، ماندن).**

تنم از ضعف گـرچه شـد الفـی در سجود تو آن **الف، لام است**

(محتشم کاشانی، ۱۳۷٦: ۵۱۳)

*__الف لام لام ها:__ از ترکیب حروف **الف، لام، لام، ها** لفظ و کلمه **الله** به وجود می‌آید.

الف و **لام** و **لام** و **ها** هر چـار اسم اسم است این حروف ای یار

(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷٤: ٦۹۹)

*__الف لام میم (الم):__ سه حرف **ا، ل، م.// الم،** حروف مقطعه قرآن در آغاز سوره‌های بقره **(۲)**، آل‌عمران **(۳)**، عنکبوت **(۲۹)**، روم **(۳۰)**، لقمان **(۳۱)**، سجده **(۳۲)**.// کنایه از هرکدام از سوره‌های مذکور و یا محتویات و حکایات آن.// کنایه از کل قرآن کریم و یا محتویات و حکایات آن.// کنایه از سوره **الروم** از قرآن کریم است.// با ساختاری هنری ضمن توجه خاص به حروف مقطعه و معانی و مفاهیم مربوط به آن، به ایهام به راستی و استواری و ایستادگی حرف **الف** و خمیدگی و کجی و شکنج حرف **لام** و خردی و تنگی و باریکی حرف **میم** توجه دارد و از **الف**، قد و قامت و از **لام**، زلف و از **میم**، دهان و خال را اراده کرده است.// به ایهام به واژه **الم** عربی، به معنی رنج و دردمندی نیز توجه دارد.

آمـد الحمـد اول قـرآن پـس **الـف لام میـم** از پـی آن

(جامی، ۱۳٦۸: ۹)

این **الم (الف لام میم)** و حم این حروف چـون عصـای موسـی آمد در وقوف

(مولوی، ۱۳۷۲: ج ٦، ب ۱۳۱٦)

این **الـم (الف لام میـم)** و حـم ای پـدر آمـدست از حضـرت مولـی البشـر

(مولوی، ۱۳۷۲: ج ٦، ب ۱۳۲۰)

قامت و زلف و دهانش چون **الف لام** است و **میم** گـر نداری صـدق والله العزیز ذوانتقام

نسیمی، ۱۳۷۲: ۲۲۵)

ما کشف از فضل علیم و قدیم　　بر دل او سرّ **الف لام میم**

(نسیمی، ۱۳۷۲: ۳۲۳)

چون قلم قدرت حی قدیم　　کرد کتابت **الف** و **لام** و **میم**

(نسیمی، ۱۳۷۲: ۳۲۳)

مصحف حق است رویش چشم و ابرو سوره‌ها　　قامت و زلف و دهانش چون **الف لام** است **میم**

(نسیمی، ۱۳۷۲: ۲٤۱)

یکی از شکل قد و زلف و دهان　　از **الف**، **لام** و **میم** داده نشان

(هلالی جغتایی، ۱۳٦۸: ۲۲۷)

***الفِ مستقیم:** خط راست و مستقیم.// کنایه از قد و قامت کشیده و استوار.

کرده چو قطر آن **الف مستقیم**　　دایره غیب هویت دونیم

(جامی، ۱۳٦۸: ۳۷٦)

***الفِ ممدود: الفی** که بر سر آن مد و سرکش باشد.// **الفی** که کشیده و راست است.// در ترکیب، علاوه بر این‌که به کشیدگی و امتداد آه و ناله توجه دارد به فضای خیالی و هنری تشکیل شده از آه در بالای سر شخص نیز اشاره دارد.

از آه دل ایستاده بر سر دودم　　از آه همانا **الف ممدودم**

(جامی، ۱۳٤۱: ۸۲۸)

ایستاده به سر از آه دمادم دودم　　من همانا شده از آه **الف ممدودم**

(جامی، ۱۳٤۱: ٥٦۳)

***الف میانه دال:** در این بیت، ضمن اشاره به جای گرفتن نیزه **الف** مانند در تن خمیده **دال** مانند، به ترکیبِ قرار گرفتن حرف **ا** در میانه حرف **دال** نیز توجه دارد.

خمیده شد تن اعدا چو دال و نیزه او　　گرفت جای به سان **الف میانه دال**

(جامی، ۱۳٤۱: ٥۹)

***الف میم (میم الف):** دو حرف **ا**، **م**.// با توجه به تنگی حلقه **میم** و ایستادگی و استقامت

و راستی **الف**، دهان را به **میم** و قد و بالا را به **الف** مانند کرده است.// // با توجه به تجرد و تفرد و عریانی و نداری و هیچ نداشتن حرف **الف**، از آن به نرگدایی و فقر و نداری **الف** تعبیر می‌کند و نیز تنگی و خردی حرف **میم**، از آن به **تنگی** تعبیر می‌کند.// به ترکیب **میم** و **الف** که لفظ و کلمه **ما** را به وجود می‌آورد، توجه دارد.// کنایه از لفظ **امّ** به معنای اصل و اساس و مادر است.// به شکل حرف **م** که الفی وارونه در زیر دارد، توجه دارد.// دهان در خردی و تنگی به **میم** و انگشت را در ریزی و کشیدگی و نیز قد و قامت و بالا را در بلندی و راستی به **الف**، مانند کرده است.

حرف **میم** آمد دهانت هست **الف** انگشت تو　　جز تو کس بر **ما** چرا انگشت نتواند نهاد

(امیرخسرودهلوی، ۱۳٤۳: ۲۰۷)

دهـــــان تو **میـــــم** است و بالا **الـــف**　　خـــدا آفـــرید آن دو از بهـــر **مـا**

(شیخ کمال خجندی، ۱۳٤۳: ۱۹۵)

ایـن **الـــف** وین **میـــــم** **ام** بـــود **ماست**　　**میـــم** او تنگ است **الف** زو نر گداست

(مولوی، ۱۳۷۲: ج ٦، ب ۲۳۳۰)

***الف میم عارف** و **معروف**: منظور، **الف** در کلمه **عارف** و **میم** در کلمه **معروف** است.// ظاهراً کنایه از ماهیت و حقیت عارف و معروف است.

الف و **میـــم عـــــارف** و **معـــروف** شده در لام معرفت مکشوف (شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷٤: ٥٤۸)

***الف میم معرفت**: ظاهراً اشاره به رمز و راز و اشارات معرفت دارد.// ظاهراً **الف** کنایه از احد و **میم** نیز کنایه از احمد و محمد و بالتبع سایر مخلوقات است.

الف و **میم معرفت** گفتیم　　گوهر معرفت نکو سفتیم

(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷٤: ٥٥۲)

***الف نون**: دو حرف **ا**، **ن**.// با عنایت به شکل حـروف **الف** و **نـون**، کنایه از راست و کج.// با عنایت به شکل حروف **الف** و **نون**، قامت را به **الف** و ابرو را به **نون** مانند کـرده

است.// ترکیب دو حرف **الف** و **نون**، که با هم لفظ و کلمه **آن** و **ان** را به وجود می‌آورد.

این چه جای تأمل است کمال — **الف** و **نون** برای **آن** باشد

قامت همچون **الف** داری و ابروی چو **نون** — (شیخ کمال خجندی، ۱۳۷٤: ٤۹۷)

در تو هر **آنی** که گفتند از پی **آن** گفته‌اند

(شیخ کمال خجندی، ۱۳۷٤: ٤۰۸)

***الف، نون گشتن:** ر.ک. **الف چون دال گشتن.**

الف گشت است **نون** می‌پایدش ساخت — که تا گردد الف چیزی که نون است

(مولوی، ۱۳٦۳: ۱٦۹)

***الف واو نون:** سه حرف **ا، و، ن**.// در این بیت اشاره به اشکال مختلف و بیان کثرت و تعدد دارد.

الف و **واو** و **نون** عیان گشتند — دو جهان زین سه حرف یکتا شد

(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷٤: ۵۱۷)

***الفِ وصل:** هنگامی‌که **الف** در مقام وصل قرار بگیرد، از قرائت ساقط شده، تلفظ نمی‌شود، از این **الف**، به **الف وصل** و **الف مهموز** یاد می‌کنند.// کنایه از هر چیز پنهان و ضایع و مخفی است. و نیز ر.ک. **الف در بسم (پنهان کردن، مختفی گشتن)**

من **الف وصلم** و جز نام وصل — هرچه بگفتند بنشنیده‌ام

(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۷۵: ۲۵۷)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ترکیبات دیگر

***آ، بی، تا، یی:** از **الف بی**، تا حرف **یا**. //کنایه از تمامی حروف بتمام و کمال.

بود ماهیت **آ بی** چنین تا **یی** که هست آخر — بود اسمش الف بی تی که ترکیب

جهانستی (نسیمی، ۱۳۷۲: ۳۱۸)

***آن‌که اسم او الف لام است:** اشاره به لفظ و کلمه **الله** دارد که حرف آغازین آن **الف** و **لام** است و معروف و شناخته شده است.

بخوان لاتسجدوا للشمس و امر ذات حق دریاب که فرمود اسجدوا **آن** را **که اسم او الف لامی است**
(نسیمی، ۱۳۷۲: ۱٤٥)

***از ابتدای الف** تا **انتهای حروف:** کنایه از تمامی حروف الفبا است.

عرب اگرچه به گفتار سحر می‌کردند **از ابتدای الف** تا **به انتهای حروف**
(سیف فرغانی، ۱۳٦٤: ۲۱)

***از الف بی به قاف رسیدن:** اشاره به این دارد که در مکتبخانه‌ها برای یاددادن حروف الفبا، هر یک از حروف را روی لوح و تخته می‌نوشتند و نوآموز آن را تکرار می‌کرد و بعد از یادگیری کامل هر حرف، یادگیری حرف بعدی را شروع می‌کردند و این روند را ادامه می‌دادند تا تمامی حروف آموخته می‌شد.//کنایه از رعایت ترتیب و توالی است.//کنایه از به آخر و انتها رسیدن و تمام شدن کار و امری است. (البته به ایهام به کوه قاف نیز توجهی هم دارد)

پس از آب شد کوه قافش مطاف چو طفلان **رسید از الف بی به قاف**
(جامی، ۱۳٦۸: ۹۹۰)

***از الف پدید آمدن کتاب خدا:** اشاره به این نکته دارد که نخستین حرفی که از قلم آفرینش خدا بر لوح محفوظ نقش بست **الف** بود. اول چیزی که خدا آفرید و وضع کرد **الف** بود.// و نیز اشاره به باورِ شکل گرفتن الف از نقطه و شکل گرفتن تمامی حروف الفبا و نوشته‌ها و مکتوبات از **الف** دارد. و نیز ر.ک. **الف.**

نقطه آخر خوشی شکل الف نقش بست زان **الف آمد پدید** جمله **کتاب خدا**
(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷٤: ٥۰۹)

***از الف تا لام پیوند کردن:** ظاهراً نگاشتن، حروف را در کنار هم چیدن و کنایه از به کار دبیری پرداختن و نوشتن را فراگرفتن و توانایی نوشتن پیدا کردن. و نیز باسواد شدن.// ظاهراً به شکل ظاهری **الف** و **لام** و تشکیل شدن **لام** از **الف** و **لام** توجه دارد.

چو خواهی که دولت کنی از دوات **الف** را **ز پیوند تا لام کن**
(جامی، ۱۳۷۱: ۹۷)

***از الف** تا **یا:** از حرف **الف** تا حرف **یا**.// کنایه از تمام حروف الفبا.// کنایه از همه‌چیز

به طور کامل و تمام، همه‌چیز از اول تا آخر. به‌کل.

اولاً بشنو که خلق مختلف　　مختلف جانند تا **یا از الف**

(مولوی، ۱۳۷۲: ج ۱، ب ۲۹۱٤)

***از الف ها مرکب بودن میم:** با عنایت به شکل ظاهری حرف **م** که از یک حلقه تنگ و باریک شبیه به **ه** و یک **ا** سرنگون تشکیل شده است، از آن تعبیر به **الف** و **ها** و **میم** می‌کنند.// کنایه از نهایت ترکیب و توافق است.

میم از **الف** و **ها**ست مرکب به نبشتن　　ترکیب بود علت بر هستی مفرد

(مولوی، ۱۳٦۳: ۱۲٦۳)

***انگشت از لوح برنداشتن الف:** در مکتبخانه‌ها، برای یاددادن حروف الفبا به کودکان و مبتدیان، ابتدا حرف الف را که اولین حرف ابجد و الفبا بود بر روی تخته و لوح بارها می‌نوشتند و تکرار می‌کردند و از نوآموز نیز می‌خواستند ضمن نوشتن مکرر الف بر روی لوح و تخته، آن را با صدای بلند تکرار کند. آنقدر این حرف نوشته و تکرار و خوانده می‌شد تا یاد گرفته می‌شد. بعد حروف ب را شروع می‌کردند و بدین ترتیب، دیگر حروف یاد داده می‌شد. این تکرار و تداوم باعث یادگیری ماندگار حروف می‌شد. شاید تداوم نقش الف بر روی لوح را به انگشت از لوح برنداشتن الف تعبیر کرده‌اند.// این ترکیب به شکل انگشت مانند الف که بر روی لوح نقش می‌بندد اشاره دارد.// این ترکیب، ظاهراً به شکل الف و نیز طرز قرار گرفتن **الف** بر صفحه لوح که همانند انگشت گذاشتن بر چیزی است، اشاره دارد.// تلویحاً ترکیب اشاره به انگشت بر چیزی نهادن که کنایه از اشاره کردن و ایراد گرفتن باشد، دارد. و نیز ر.ک. **الف**.

لوح خود آن دم که نهی بر کنار　　چون **الف انگشت** ازان **برمدار**

(جامی، ۱۳٦۸: ٤٤۰)

***انگشت شهادت برآوردن الف:** با عنایت به کشیدگی و درازی و رو به بالا بودن **الف**، انگشت را به **الف** مانند می‌کنند. و شاید چون هنگام ادای شهادت و نیز اجازه شهادت خواستن انگشت را بالا می‌گرفتند و به سوی بالا و قاعدتاً به سوی خدا با انگشت اشاره می‌کردند ترکیب

انگشتِ شهادت به آن توجه دارد.// هرچند به **الف** در کلمه **شهادت** نیز توجه دارد که با اضافه شدن **الف** به **شهد** ایجاد می‌شود.

دست درین شهد ز عادت بدار　　چون **الف انگشت شهادت بر آر**

(جامی، ۱۳٦۸: ٤۰۰)

***با الف حروف اسم تمام شدن:** اشاره به ترتیب حروف ابجد و قرار گرفتن آن دارد. **الف** در اول است و آخرین حرف نیز ضظغ می‌باشد که یک **لا** نیز در آخر این حروف، به معنی دیگر نیست و تمام شد اضافه می‌کنند. در مکتب خانه‌ها هم وقتی حرف **الف** را یاد می‌دادند می‌گفتند **الف** هیچی ندارد. منظور شاعر توجه به آغاز حروف از اول تا **لای** آخر حروف است.// کنایه از تمام و کامل شدن چیزی و امری.// ر.ک. **الف**. ر.ک. **الف لام (لام الف).**

چون شد اشباع کرده فتحه لام　　**با الف شد حروف اسم تمام**

(جامی، ۱۳٦۸: ۳)

***با الف هیچ بودن:** رک. **الف (چیزی، هیچ) ندارد.**

بر پای ستاده بی خم و پیچ　　همچون الفی و **با الف هیچ**

(جامی، ۱۳٦۸: ۸۹۱)

***بر در محجوبه احمد نشستن الف:** کنایه از آفرینش احمد که به‌واسطه آفرینش **الف،** بر لوح محفوظ نقش بست.

نقطه اول که **الف** نقش بست　　**بر در محجوبه احمد نشست**

(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷٤: ٦۸۹)

***بر قدمها سوار بودن الف:** با توجه به شکل و حالت راست و کشیده و ایستاده **الف** ترکیب، کنایه از استوار و محکم، برپا ایستادن است. نیز ر.ک. **الف.**

بهایم به روی اندر افتاده خوار　　تو **همچون الف بر قدمها سوار**

(سعدی، ۱۳٦۳: بوستان، ۲۰۹)

***بند به هیچ نبودن الف:** ر.ک. **الف (چیزی، هیچ) ندارد.**

گر **نیی** همچو **الف بند به هیچ** از سبق یافتگان پای مپیچ
(جامی، ۱۳٦۸: ۵۵۰)

* **به سر گشتن الف:** با عنایت به شکل **الف**، که سرگشتگی و حیرانی را به آن نسبت می‌دهند، ترکیب، کنایه از حیرانی و سرگشتگی است.

چون **الف** از عشق **بگشتم به سر** وز سر این عشق نگردیده‌ام
(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۷۵: ۲۵۷)

***بی خم و پیچ بر پای ایستادن الف:** ر.ک. **بر قدمها سوار بودن الف.** و نیز ر.ک. **الف.**

بر پای ستاده بی خم و پیچ همچون **الفی** و با الف هیچ
(جامی، ۱۳٦۸: ۸۹۱)

***بی سین، بی الف، الف گفتن:** ر.ک. **الف وصل.**

چون **الف** از خود فنا شد مکتنف **بی** و **سین بی** او **همی‌گویند الف**
(مولوی، ۱۳۷۲: ج ٦، ب ۲۲٤۵)

***پدید آمدن بی و در بسم مختفی گشتن الف:** ر.ک.**الف وصل.** ر.ک.**الف در بسم (پنهان کردن، مختفی گشتن)**

بی چو **آمد** پدید **الف در بسم** **مختفی گشت** همچو جان در جسم
(جامی، ۱۳٦۸: ۸۲)

***پیش الف چون با افتادن:** با عنایت به شکل **الف** که نشانه راستی و ایستادگی و سرافرازی است و **ب** که نشانه افتادگی و سرافکندگی است، به ترتیب قرار گرفتن حروف الفبا، که در آن همیشه حرف **ب** در کنار **الف** قرار می‌گیرد توجه دارد.// ترکیب، کنایه از نهایت افتادگی و تواضع و احترام است.

پیش الف بس که **فتادم چو با** ها شدم ار بس که بغلتیده‌ام
(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۷۵: ۲۵۷)

***تن، الف شدن:** با عنایت به شکل خاص **الف**، کنایه از لاغری و ناتوانی و ضعف قامت

استوار و کشیده است.// کنایه از تعظیم و تکریم است.

تنم از ضعف گرچه **شد الفی** در سجود تو آن الف، لام است
(محتشم کاشانی، ۱۳۷٦: ۵۱۳)

***چون الف (چیزی، هیچ) نداشتن:** ر.ک. **الف (چیزی، هیچ) ندارد.**

راستی را **چو الف هیچ نداری** زین ذوق گر ترا مکنت شین است و ترا ثروت تی است
(سیف فرغانی، ۱۳٦٤: ۳۰)

چون الف چیزی ندارم ای کریم جز دلی دلتنگ‌تر از چشم میم (مولوی، ۱۳۷۲: ج ٦، ب ۲۳۲۹)

حی نیز اگر **هیچ ندارد چو الف** نیز در صورت جیم آمد و جیم است مقید
(مولوی، ۱۳٦۳: ۱۲٦۳)

ما کییم اندر جهان پیچ‌پیچ **چون الف** او خود چه **دارد هیچ** هیچ
(مولوی، ۱۳۷۲، ج ۱، ب ۱۵۱٤)

فکرگاهش کند شد عقلش خرف عمر شد **چیزی ندارد چون الف** (مولوی، ۱۳۷۲: ج ۲، ب ۳۰۸٤)

اگرچه تو **نداری هیچ مانند الف** عشقت به صدر حرف‌ها دارد چرا زان رو که آن داری (مولوی، ۱۳٦۳: ۹٤٤)

***چون الف راست شدن:** ترکیب ضمن اشاره به کشیدگی و بلندی و استقامت و استواری قد و قامت، به صداقت و یکرویی و همدلی و توافق و یکدلی و وفاداری نیز اشاره دارد، چراکه الف مظهر صداقت و یکرویی است. ر.ک. **الف.**

کنون که با تو شدم **راست چون الف** یکتا ز بار محنت، پشتم دو تا چون نون کردی
(عراقی، ۱۳۷۳: ۲۱۷)

***چون جیم سر در پیش داشتن الف:** با توجه به شکل راست و کشیده **الف** و شکل خمیده و سرافکنده **جیم**، ترکیب، کنایه از خم و کج شدن **الف** و از حالت راستی و استواری خارج شدن آن است.// و نیز کنایه از خجالت سربه‌زیر افکندن و شرمسار و شرمنده و خجل شدن.

استوای خط روی او اگر بیند **الف** از خجالت زین سبب **در پیش دارد سر چو جیم**

(سلمان ساوجی، ۱۳۳۷: ۵۷۹)

***چون لام** و **الف، الیف بودن:** با عنایت به شکل لفظ **لام** که دو حرف **الف** و **لام** در جوار هم هستند و در شکل حرف **الف** که **ا، ل** در کنار هم هستند و به ایهام به شکل کلمه **الیف** که دو حرف **لام** و **الف** در کنار هم هستند ترکیب، کنایه از نهایت توافق و همدمی است.

زین پیش به هم حریف بودیم **چون لام** و **الف الیف بودیم**

(جامی، ۱۳٦۸: ۷۸٤)

***چون لام، غلام الف بودن:** با توجه به این‌که در حرف **الف** حرف **ل** مابین **ا** و **ف** قرارگرفته است از آن به **غلام الف بودن لام** تعبیر کرده است.// به لفظ **لام** در کلمه غلام نیز توجه دارد.//کنایه از وابسته بودن.// کنایه از آماده خدمت بودن.

گر نه **غلام الفم همچو لام** در الف از بهر چه پیچیده‌ام

(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۷۵: ۲۵۷)

***دال** و **الف:** دو حرف **د، ا**.// با عنایت به شکل خاص **د** که مظهر خمیدگی و شکنج است و **ا**، که مظهر راستی و استواری است ترکیب، کنایه از زلف و قامت محبوب است.//کنایه از دو چیز ناموافق و متضاد و ناسازگار و مخالف است. و نیز ر.ک. **دل از دال و الف خالی نبودن.**

هر **دال** و **الف** که نقش بستم زلف و قدت اعتقاد کردم

(جامی، ۱۳٤۱: ۵۷۳)

دل بیمار من از **دال** و **الف** خالی نیست با قد چون **الف** و زلف چو **دال** است او را

(شیخ کمال خجندی، ۱۳۷٤: ۱٦۵)

***دال، الف گشتن:** با عنایت به شکل و هیأت حروف **ا** و **د** که **ا** نشانه کشیدگی و راستی است و قامت بلند را به آن نسبت می‌دهند و **د** نشانه خمیدگی و ناراستی است و قامت خمیده را به آن نسبت می‌دهند، ترکیب، کنایه از قـد و قامت خمیده و افتاده به قامت کشیده و برافراشته تبدیل‌شدن است.// کنایه از سرافرازی و توانایی و استقامت است.

از عشق گردون مؤتلف بی عشق اختر منخسف　　از عشق **گشته دال الف** بی عشق الف **چون** دال ها
(مولوی، ۱۳۶۳: ٤۹)

***دال، الف لقب دادن:** دو حرف **د، ا.**// با عنایت به شکل خاص **د** و **ا**، کنایه از زلف و قامت محبوب است.// با عنایت به شکل خاص **د** و **ا**، کنایه از دو چیز ناموافق و متضاد و ناسازگار و مخالف است. و نیز ر.ک. **دال الف.**

از نظرگه گفتشان شد مختلف　　آن یکی **دالش** لقب داد این **الف**
(مولوی، ۱۳۷۲: ج ۳، ب ۱۲٦۷)

***دال الف میم:** سه حرف **د، ا، م.**// با عنایت به شکل حروف **الف** و **میم** و **دال**، به حالتهای مختلف زلف و مو که گاهی کشیده و آویزان است و گاهی حلقه‌حلقه و مجعد و گاهی هم خمیده و کج، اشاره می‌کند که در حکم **دام** است.// از **دال** خمیدگی زلف و از **الف** راستی و کشیدگی قامت و از **میم** تنگی و خُردی دهان را اراده کرده است.//کنایه از لفظ و کلمه **دام** که از ترکیب حروف **دال** و **الف** و **میم** ساخته می‌شود.

دال زلف و **الف** قامت و **میم** دهان　　هر سه **دامند** و به آن صید جهانی چو منش
(شیخ کمال خجندی، ۱۳۷٤: ٦۵۸)

***دال گفتن، الف خواستن:** با عنایت به شکل خاص دو حرف **د، ا** که **د** نشانه خمیدگی و ناراستی است و **ا** نشانه راستی و درستی، ترکیب، کنایه از سخنان ضدونقیض و متضاد و مبهم و مرموز و به‌دوراز فهم همگان و ناآشنا و ظاهری و کنایه‌آمیز گفتن است.// کنایه از عدم توافق و عدم هماهنگی است. ر.ک. **دال، الف لقب دادن.**

دال می‌گفت او **الف می‌خواست**　　که یکی بود پیش او کج و راست
(هلالی جغتایی، ۱۳٦۸: ۲۳۲)

***در بسم دررفتن و درج شدن الف:** ر.ک. **الف در بسم (پنهان کردن، مختفی گشتن)**

در وجوه وجه او رو خرج شو　　چون **الف در بسم در رو درج شو**
(مولوی، ۱۳۷۲: ج ٦، ب ۲۲۳۹)

*__در جان، منزل کردن الف:__ ترکیب اشاره به حرف **الف** در لفظ و کلمه **جان** دارد. ر.ک. **الفِ قامت دوست بر لوح دل بودن.**

قامت آن سیاه‌چرده روان **چون الف کرد منزلش در جان**

(جامی، ۱۳٦۸: ۱۹۲)

*__دل از دال و الف خالی نبودن:__ از **دال** زلف خمیده و تابدار و از **الف** قامت کشیده محبوب را اراده کرده است که همیشه در دل‌وجان و یاد و خاطر عاشق باقی است.// چون همیشه در ترکیب و ساخت لفظ و کلمه **دل، د** و **ا** (**ا** در شکل **ل**) وجود دارد ترکیب اشاره به آن دارد. و نیز ر.ک. **در جان منزل کردن الف.**

دل بیمار من **از دال** و **الف خالی نیست** با قد چون الف و زلف چو دال است او را

(شیخ کمال خجندی، ۱۳۷٤: ۱٦۵)

*__دل چون الف، میانه جان گرفتن:__ ر.ک. **در جان منزل کردن الف.** ر.ک. **دال آمدن الف، میان دل.**

هر تیر غمزه‌ای که بینداخت بر دلم دل **چون الف میانه جانش** روان **گرفت**

(امیرخسرودهلوی، ۱۳٤۳: ۱۰۱)

*__دو الف لام بر سر را:__ از **دو الف لام بر سر را**، به دو **ال** آغازین و قبل از را در دو کلمه **الرحمن** و **الرحیم** در آیه **بسم‌الله الرحمن الرحیم** توجه دارد.

بر سر را بین **دو الف لام** را داده نشان از دو الف لام را

(جامی، ۱۳٦۸: ۳٦۸)

*__دو الف لام را:__ سه حرف **ا، ل، ر.**// لفظ و کلمه **الر** از ترکیب این حروف به وجود می‌آید که اشاره به حروف مقطعه‌ای است که چند سوره قرآنی با آن شروع می‌شود.// **الر** از حروف مقطعه که در آغاز چند سوره قرآن کریم آمده است و مفسران **انا الله رای** (منم خدایی که می‌بینم) تعبیر و معنی می‌کنند.// کنایه از کل قرآن.// به دو **الر** دو لفظ **الرحمن** و **الرحیم** در آیه **بسم‌الله الرحمن الرحیم** نیز توجه دارد.

بر سر را بین دو الف لام را　　داده نشان از **دو الف لام را**

(جامی، ۱۳٦۸: ۳٦۸)

***دو دال، الف:** از **دو دال**، دو زلف خمیده و تابدار و از **الف**، قد و قامت کشیده را اراده کرده است. // به لفظ **داد** هم توجه دارد.

هر گه خوانی الف بی ای حور نژاد　　از دست **دو دال** و **الفت** خواهم **داد**

(جامی، ۱۳٤۱: ۸۱۸)

***راستی از بالای الف بردن:** کنایه از خم و کج کردن، از حالت راستی و استواری درآوردن و به شکل دیگر درآوردن. از ارزش و اعتبار انداختن.

جنبش کلک تو ز کم کاستی　　**بـرده ز بـالای الف راســـتی**

(جامی، ۱۳٦۸: ٤۲۵)

***رقم الف بی:** شکل و هیأت و جایگاه و مرتبه و ارزش عددی و حروفی دو حرف **الف** و **ب**.// شکل و هیأت و جایگاه و مرتبه تمامی حروف الفبای فارسی.

رو **رقمهای الف بی** بنگر　　که الف از همه باشد برتر

(جامی، ۱۳٦۸: ۵۳۳)

***روی در لوح الف لام کردن:** لوح الف لام، تخته‌ای است که حروف **الف لام**، بخصوص حروف الفبا جهت یادگیری بر آن نگاشته می‌شد و در مکتبخانه‌ها در امر تعلیم به کار می‌رفت. مجازاً از **الف لام** نیز تمامی حروف الفبا مدنظر است.// با عنایت به شکل خاص حروف **الف** و **لام**، و نسبت دادن قد و قامت کشیده به **الف** و زلف تابدار به **لام**، **الف** قامت کشیده و **لام** زلف خمیده با هم **لوح الف لام** را تشکیل می‌دهد.// با عنایت به توضیحات بالا، ترکیبِ **لوح الف لام**، کنایه از هر چیزی که آدمی را از فکر اصلی و اساسی باز دارد و مشغول چیزی بی‌ارزش کند.// ظاهراً ترکیب، کنایه از فکر کسی را متوجه چیز دیگر کردن، فکر کسی را به چیزی دیگر مشغول کردن، منصرف کردن، مشغول کردن به چیزی بی‌ارزش. ر.ک. **لوح الف**.

گر بخواهد تا بگردد رأی من　　روی در **لوح الف لامم** کند

(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۷۵: ۱۸۸)

***ری بی نون را با الف مقرون کردن:** کنایه از ترکیب و به هم پیوستن این حروف که لفظ و کلمه **ربنا** به وجود می‌آید.

هم **ری** و **بی** و **نون** را **کردست مقرون** با **الف**　　در باد دم اندر دهن تا خوش بگویی ربنا

(مولوی، ۱۳۶۳: ۵۷)

***زمزمه بی الف لام گفتن:** ازآنجاکه **الف لام** از یک طرف حرف تعریف در زبان عربی است و کلام بدان معرفه و شناخته می‌شود و نیز **الف لام** در زبان عربی به معنی صدا هم به کار می‌رود ظاهراً، ترکیبِ **زمزمه بی الف لام** کنایه از حرف و کلام پوشیده و مبهم و مرموز و به دور از فهم همگان و ناآشنا و ظاهری و کنایه‌آمیز گفتن است. ونیز ر.ک.**الف لام.**

ور از آن نیز بترسی هله چون مرغ چمن　　دم به دم **زمزمه بی الف و لام بگو**

(مولوی، ۱۳۶۳: ۸۳)

***سر برزدن الف از میان لاله:** اگر **الف** در میان **لاله** قرار گیرد لفظ و کلمه **لا اله** را به وجود می‌آورد.

لاله کش **از میان، الفی برزده است سر**　　دارد برای نفی سوی شکل لا اله

(جامی، ۱۳٤۱: ٦۸۵)

***سیمین الف:** از بینی و دماغ کشیده و سفید و خرد و نازک به **سیمین الف** تعبیر کرده است.// کنایه از دماغ و بینی کشیده و خُرد و نازک و سفید.

هست دو چشمت ز شعاعش دو عین　　بینی **سیمین الفی** بین بین

(جامی، ۱۳٦۸: ٤۳۲)

***شکل الف را از دال نشناختن:** شکل راست و کشیده را از شکل خمیده و ناراست تشخیص ندادن.// مثل هر از بر نشناختن، کنایه از قدرت تشخیص نداشتن، ناآگاه و نادان بودن.

وان که به تعلیمگه ماه و سال **شکل الف را نشناسد ز دال**

(جامی، ۱۳٦۸: ٤۳۷)

*__**شکل الف، نقطه آخر نقش بستن:**__ اشاره به باورِ شکل گرفتن الف از نقطه و شکل گرفتن تمامی حروف الفبا و نوشته‌ها و مکتوبات از **الف** دارد. و نیز ر.ک. **الف.**

نقطه آخر خوشی **شکل الف نقش بست** زان الف آمد پدید جمله کتاب خدا

(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷٤: ٦۸۹)

*__**صفر بر سر شکل الف:**__ تعبیری است از گل نرگس. از شاخه نرگس به **الف** تعبیر کرده است و از گلبرگها و برگها و وسط گل نرگس به **صفر**. ر.ک. **الف، صفر (صفر، الف)**

راست **شکل الفی** دارد و **صفری بر سر** شده مرقوم بدین تخته اغبر نرگس

(سلمان ساوجی، ۱۳۳۷: ۵۳۸)

*__**صفر دهان بر الف افزودن:**__ از **الف**، قامت کشیده و موزون معشوق و از **صفر**، نیز دهان تنگ و خُرد معشوق را اراده کرده است. ترکیب، کنایه از جمع شدن زیباییهای معشوق و محبوب در کنار هم است.// به **الف** که ازنظر جایگاه در مقام اول حروف ابجد و از نظر ارزشی، یک و شبیه یک است نیز توجه دارد که افزودن عدد **صفر** بر **الف** (یک) ارزش عددی آن را ده می‌کند. کنایه از زیاد و فراوان. و نیز ر.ک. **الف، صفر (صفر، الف).**

فزوده بر الف صفر دهان را یکی ده کرده آشوب جهان را

(جامی، ۱۳٦۸: ٦۰۱)

*__**قامت کسی چون الف بودن:**__ باتوجه به شکل **الف**، ترکیب کنایه از راست و استوار و ایستاده بودن قد و قامت است.

قامت من **چو الف بود** از نشاط آن الف را دام زلفت، لام کرد

(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۷۵: ۱٤٦)

*__**قدِ الف، چون جیم (افتادن، شدن):**__ **الف** نشانه راستی و بلندی است و قامت افراشته و کشیده را به آن نسبت می‌دهند و **جیم، نون، دال، لام** نشانه خمیدگی و کجی است و قامت

خمیده را به آن نسبت می‌دهند.// کنایه از خمیدگی قامت راست و استوار.// کنایه از ضعف و ناتوانی و افتادگی.

قد الفم ز مشق **چون جیم افتاد** آن سو که تویی حسن دو میم افتاد
(مولوی، ۱۳٦۳: ۱۳۸۲)

ماه از غمت دونیم شد رخساره‌ها چون سیم شد **قد الف چون جیم شد** وین جیم جامت می‌کند
(مولوی، ۱۳٦۳: ۲٤۰)

***قدِ چون الف در میان جان:** ترکیب اشاره به حرف **الف** در لفظ و کلمه **جان** دارد. ترکیب کنایه از نهایت همدلی و توافق و اتحاد و یکی بودن و یکدستی و یکرنگی است. ر.ک. **چون الف، میانه جان گرفتن** و نیز ر.ک. **الفِ قامت دوست بر لوح دل بودن.**

آن زلف همچو دال ببین بر کنار دل وآن **قد چون الف** بنگر **در میان جان**
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷٤: ٤٦۰)

***قدِ چون الف (لام، نون) شدن:** ر.ک. **قدِ الف، چون جیم (افتادن، شدن).**

نون شد قد همچون الفم بی تو ولیکن بر حال پریشانی من زلف تو دال است
بی آن **قد همچون الف لامی شد** از غم قامتم (خواجوی کرمانی، ۱۳۷٤: ۲۲۳)
پیچیده کی بینم شبی با آن الف این لام
را (نسیمی، ۱۳۷۲: ۱۱۹)

***قدِ راست هلالیِ چون الف، چون نون شدن:** ترکیب، کنایه از خمیده و ناتوان شدن قد باریک و لاغر و کشیده و بلند است. ر.ک. **قدِ الف، چون جیم (افتادن، شدن).**

هرچند **قدت راست، هلالی، چو الف** بود از بار غم دوست به‌یک‌بار **چو نون شد**
(هلالی جغتایی، ۱۳٦۸: ۵۲)

***قد، لام** و **بالا، الف بودن:** از **لام** خمیدگی و از **الف** راستی و کشیدگی و بلندی را ارده کرده است. ترکیب، به خمیدگی و افتادگی قد و قامت خود و به استواری و بلندی قد و قامت محبوب و معشوق اشاره دارد.// اشاره به لفظ و کلمه **لا** که از ترکیب **الف** و **لام** به وجود می‌آید

دارد.// به **لام** و **الف** در لفظ و کلمه **بلا** و **بالا** نیز توجه دارد. ر.ک. **لام الف.**

قدم لام است و **بالایت الف** زان دوست می‌دارم　　بلا را کاندرو لام و الف پیوسته می‌بینم
(جامی، ۱۳٤۱: ٥٤٥)

***کاف الف:** به حساب ابجد، ارزش عددی **کاف الف، ۲۱** می‌شود.

ناف هفته بد و از ماه صفر **کاف** و **الف**　　که به گلشن شد و این گلخن پر دود است
(حافظ، ۱۳۷٤: ۳٦٥)

ناف هفته بد و از ماه رجب **کاف** و **الف**　　که برون رفت و ازین خانه بی‌نظم و نسق
(حافظ، ۱۳۷٤: ۳۷۲)

***لا از الف لام گشتن:** ترکیب به لفظ **لا** که از ترکیب **الف** و **لام** به وجود می‌آید توجه دارد که رمز نفی ماسوی الله و توجه به یکتایی خدا و ذات الهی است.// به توافق و اتحاد دو شکل متفاوت و راست و کجِ **الف و لام** توجه دارد که چگونه در عین اختلاف با هم، لفظ **لا** را به وجود می‌آورند و با هم یکی می‌شوند. ر.ک. **الف لام.**

الفی لا شود و تو **ز الف لام گشت لا**　　هله دست و دهان بشو که لبش گفت الصلا
(مولوی، ۱۳٦۳: ۱۳۹)

***لام الف در بلا پیوسته دیدن:** با عنایت به شکل **لا** در لفظ **بلا**، از آن به پیوستگی و پیچیدگی و وابستگی **الف** در **لام** تعبیر کرده است. ر.ک. **قد، لام** و **بالا، الف بودن.**

قدم لام است و بالایت الف زان دوست می‌دارم　　**بلا** را کاندرو **لام و الف پیوسته** می‌بینم
(جامی، ۱۳٤۱: ٥٤٥)

***لام الف دیولاخ:** دو حرف **لام** و **الف** در لفظ دیولاخ.// ترکیب **لام** و **الف، لا** می‌شود و علاوه بر این‌که اشاره به لفظ **لا** در دیولاخ دارد، ظاهراً به دوشاخ بودن شکل **لا** هم اشاره شده است.// ازآنجاکه **لام الف**، نشانه گره خوردگی و پیچ در پیچی است و با این تعبیر، ظاهراً سختی و سهمگینی و پیچ در پیچی زمین دیولاخ مدنظر است.

لام الفش هست در این **دیولاخ**　　گردن دیوان هوا را دوشاخ
(جامی، ۱۳٦۸: ٤۰۰)

***لام با الف پیچیدن:** از **الف**، قد و قامت کشیده معشوق را اراده کرده و از **لام**، قد و قامت خمیده عاشق را اراده کرده است. ترکیب، کنایه از به هم آمیختن و هم‌آغوشی و عشق بازی کردن است.

بی آن قد همچون الف لامی شد از غم قامتم **پیچیده** کی بینم شبی **با** آن **الف** این **لام** را

(نسیمی، ۱۳۷۲: ۱۱۹)

***لام در میان بلا:** به حرف **لام** در لفظ **بلا** توجه داد.// ظاهراً به شکل حرف **ل** در لفظ و کلمه **بلا** که از دو طرف توسط حرف **ب** و **ا** محدود و تحت فشار است، توجه داد که بلا و سختی را در ذهن تداعی می‌کند.

تا به بالا تو راست چون الفی ما چون **لامیم در میان بلا**

(شیخ کمال خجندی، ۱۳۷٤: ۱۹۳)

***لوح الف:** تخته‌ای و لوحی که جهت یاددادن حروف الفبا، حرف **الف** و دیگر حروف را بر آن می‌نویسند و تکرار می‌کنند تا آموخته شود.// با عنایت به شکل خاص حرف **الف** و نسبت دادن قد و قامت به آن، لوح الف می‌تواند کنایه از قد و قامت کشیده باشد.

زلف تو تن را نوشت سوره نون بر ورق قد تو دل را نهاد **لوح الف** در بغل

(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۷۵: ۲۵۰)

***لوح الف بی، به کنار کسی نهادن:** اشاره به تخته و لوحی دارد که جهت یاددادن حروف الفبا، حروف **الف با تا** و دیگر حروف را بر آن می‌نوشتند و تکرار می‌کردند تا آموخته شود. // کنایه از آموزش و یاددادن و تعلیم است.

ور به دبستان سر و کارت دهند **لوح الف بی به کنارت نهند**

(جامی، ۱۳٦۸: ٤٤۰)

***لوح الف بی داشتن:** کنایه از آماده تعلیم و آموزش بودن. ر.ک. **لوح الف.**

بر در مکتب عشقت چو خرد روح امین در کنار آمد و **لوح الف** و **بی دارد**

(نسیمی، ۱۳۷۲: ۱٦٦)

*__لوح الف در بغل دل نهادن قد:__ ر.ک. **الف قامت دوست بر لوح دل بودن.**

زلف تو تن را نوشت سوره نون بر ورق **قد** تو **دل** را **نهاد لوح الف در بغل**

(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۷۵: ۲۵۰)

*__محو شدن الف در لام:__ با عنایت به شکل خاص حرف **ل** و قرار گرفتن **ا** در **ل**، از آن به محو شدن **الف** در **لام** تعبیر کرده‌اند.

گر **الفی** و سابق حرفی **محو شو اندر لام** افندی

(مولوی، ۱۳٦۳: ۱۱۲۲)

*__مشکین الف بر ورق سیم:__ از ترکیب، خط و موی عذار سیاه و مشکین معشوق بر روی چهره سفید و تابناک را اراده کرده است.

زد کلک مصور پی تصویر خط تو **مشکین الفی** چند رقم **بر ورق سیم**

(جامی، ۱۳٤۱: ۵۷۹)

*__معنی اثبات__ با **الف** و **لام الف گفتن:** اشاره به لفظ و کلمه **الا** دارد که از ترکیب سه حرف **الف** و **لام** و **الف** به وجود می‌آید که نشانه اثبات و تأیید است.

معنی اثبات گو با الف و **لام الف** صورت توحید جو نفی طلب کن ز لا

(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷٤: ۵۰۹)

*__میان دل، الف دال آمدن:__ با توجه به شکل **الف** و **دال**، خمیده و کج شدن قامت **الف** مانند، مدنظر است. و نیز به **الف** افزوده به **دل** که لفظ و کلمه **دال** را به وجود می‌آورد توجه دارد. // ترکیب اشاره‌ای هم به **ا** نهفته در **لِ** لفظ و کلمه **دل** دارد.//البته به ایهام به لفظ و کلمه **دال** به معنای دلالت‌کننده نیز توجه دارد.

خیال قد تو برمی‌زند سر از دلم آری **میان دل، الف**، ای سرو ناز، **دال برآید**

(نسیمی، ۱۳۷۲: ۲۰۱)

*__میم هی الف:__ علاوه بر مانند کردن دهان در تنگی و خردی به **میم** و چشم در شکل و حالت به شکل **هی**، و کشیدگی و امتـداد آه به **الف**، از ترکیب، ظاهـراً از ترکیب حروف **م**،

الف، ه، لفظ و کلمه **آهم** را اراده کرده است.

هر که به **میم** دهانت چشم گشاید چو **هی** میل کشم به دیده‌اش از **الف آه** خویش

(جامی، ۱۳٤۱: ٤٦۰)

***میم مدور بر الف مطول نوشتن:** از **میم مدور**، گلبرگهای گرد و مدور نرگس و از **الف مطول** هم شاخه بلند و کشیده نرگس را اراده کرده است. ترکیب اشاره به شکل و هیأت گل نرگس دارد.

آبروی دگر آورد چمن را که نوشت بر **مطول الفی میم مدور** نرگس

(جامی، ۱۳٤۱: ٤٥۰)

***نابودن الف:** ر.ک. **الف وصل.**

چو ز **نابودن الف** پرسید گفت شیطانش از میان دزدیدن

(جامی، ۱۳٦۸: ۸۲)

***نرگدا بودن الف:** با عنایت به نداری و فقیری و عریانی و هیچ نداشتن الف، از آن به نرگدا بودن الف تعبیر می‌کنند. ر.ک. **الف.**

این الف وین میم ام بود ماست میم او تنگ است **الف** زو **نر گداست**

(مولوی، ۱۳۷۲: ج ٦، ب ۲۳۳۰)

***نقش صفر** و **الف اصفر** و **اخضر:** از **صفر**، برگها و گلبرگهای نرگس، و از **الف اصفر و اخضر** نیز شاخه‌های زرد و سرخ نرگس را اراده کرده است، هرچند به **الف** در کلمات **اصفر** و **اخضر** نیز توجه دارد.// اشاره‌ای هم به ترکیب **الف** (که شبیه یک است) با **صفر** که عدد ده را به ذهن متبادر می‌کند و با عشر (یک‌دهم است) دارد. ر. ک. **صفر، الف.** و نیز ر.ک. **الف.**

عشر آیات چمن شد به حسابی که نمود **نقش صفر** و **الف اصفر** و **اخضر** نرگس

(سلمان ساوجی، ۱۳۳۷: ٥۳۸)

***نقطه اول، الف نقش بستن:** اشاره به این دارد که **الف** در ترتیب حروف ابجـد و الفبا

در مرتبه اول قرار دارد و از طرفی دیگر برای یاددادن حروف الفبا برای نوآموزان و متعلمان، ابتدا حرف **الف** را که اولین حرف ابجد و الفبا بود بر روی تخته و لوح می‌نوشتند و تکرار می‌کردند تا آموخته شود.// بر این باور نیز تأکید دارد که نخستین حرفی که از قلم آفرینش خدا بر لوح محفوظ نقش بست **الف** بود. و نیز ر.ک **الف.**

نقطه اول که **الف نقش بست** بر در محجوبه احمد نشست

(شاه نعمت‌الله ولی، ١٣٧٤: ٦٨٩)

***نون الف ذال:** در حساب جمّل، مجموع ارزش عددی حروف **نون** و **الف** و **ذال ۷۳۱** می‌شود.

به بهتر طالع و فرخنده‌تر فال دوم روز رجب در **نون الف ذال**

(عبید زاکانی،۱۳۸۰: ۳۰۰)

***نون الف گشتن:** با عنایت به شکل و هیأت حروف **الف** و **نون** که **الف** نشانه کشیدگی و راستی است و قامت بلند را به آن نسبت می‌دهند و **نون** نشانه خمیدگی و ناراستی است و قامت خمیده را به آن نسبت می‌دهند، ترکیب، کنایه از حالت خمیده درآمدن، راست و استوار و کشیده گشتن.

الف گشت است نون می‌پایدش ساخت که تا **گردد الف** چیزی که **نون** است

(مولوی، ١٣٦٣: ١٦٩)

***نون کالفش پای بود میم فرق:** ظاهراً به ترکیب قرار گرفتن حروف **الف** و **میم** و **نون** در لفظ **الرحمن** در آیه **بسم‌الله الرحمن الرحیم** توجه دارد.// در ترکیب **الرحمن الرحیم** از **الف** با عنایت به شکل راست و ایستای آن به **پا** تعبیر کرده است و از **میم** نیز به‌واسطه شکل گرد و مدور آن به **فرق** تعبیر کرده است.// به شکل ماهی **(نون)** نیز توجه دارد که پای آن را **الف** و سر آن را **میم** تصور کرده است.// ظاهراً به آیه **نون و القلم** نیز اشاره دارد که در آن **نون** یعنی ماهی را تداعی می‌کند و **الف** پای **القلم** و **میم** فرق آن شمرده شده است.

نون کالفش پای بود میم فرق ماهی کوثر که در آب است غرق

(جامی، ١٣٦٨: ٣٦٨)

***نهان گشتن الفِ مهموز:** ر.ک. **بی** و **سین، بی الف، الف گفتن**. و نیز ر.ک. **الفِ وصل**.

نهان شد ظلم و ظلمتها ز خورشید **نهان گردد الف** چون **گشت مهموز**

(مولوی، ۱۳٦۳: ٤٦۹)

***واو کردن الفِ ها:** اگر **الفِ ها** را مبدل به **واو** کنیم **ها** تبدیل به **هو** می‌شود. کنایه از لفظ **هو**.

ها که اسم اشارت است از اصل **الفش** را **چو واو کردی** هوست

(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۷۵: ۱۱٤)

***وصلِ بی سین، برنتافتنِ الف:** ر.ک. **بی سین، بی الف، الف گفتن**. و نیز ر.ک. **الفِ وصل**.

از صله است و بی و سین زو وصل یافت **وصل بی** و **سین الف را بر نتافت**

(مولوی، ۱۳۷۲: ج ٦، ب ۲۲٤۲)

***ها، دو لام، الف:** کنایه از لفظ و کلمه **الله** است که از ترکیب این حروف ساخته می‌شود.

ها و **دو لام** و **الف** جمع کن و خوش بگو ها طلب از چار حرف طرح کنش آن سه تا

(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷٤: ۵۰۹)

***ها شدن پیش الف:** علاوه بر اشاره به گردی و مدور بودن شکل **ه**، لفظ و کلمه **آه** را اراده کرده است که از ترکیب **آ** و **ه** به وجود می‌آید.

پیش الف بس که فتادم چو با **ها شدم** ار بس که بغلتیده‌ام

(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۷۵: ۲۵۷)

***همزۀ (الف) مهموز:** ر.ک. **الف**.

گه در گنهم رانی گه سوی پشیمانی کژ کن سر و دنبم را من **همزه مهموزم**

(مولوی، ۱۳٦۳: ۵٦۳)

***هواخواه قامت کسی بودن الف:** معمولاً قامت استوار و کشیده و راست را به **الف** مانند می‌کنند اما در مقام مبالغه و تشبیه تفضیل و عکس، قد و قامت محبوب چنان کشیده و بلند و خوش‌ترکیب است که **الف** هواخـواه و دوسـتدار و خـواهان آن قامت خوش و بلنـد

محبوب شده است.

قامتت را **الف هواخواه است** ها ز شوقت دو چشم بر راه است

(هلالی جغتایی، ۱۳٦۸: ۲۲۹)

***هیکل الف بی تی:** شکل سه حرف **الف ب ت** منظور است.// مجموعه حروف الفبا، تمام حروف الفبا.

نیست در **هیکل الف بی تی** خوب‌تر زین دو نفی و اثباتی

(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۷۵: ٦۰۱)

***یک الف نوشتن و هفت آیت از آن پدید آمدن:** کنایه از تکثر عالم از عالم وحدت است. و نیز ر.ک. **الف.**

یک الف بنوشت و هفت آیت از آن آمد پدید هفت هیکل حافظ این هفت کشور ساخته

(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷٤: ٤٤٦)

نتیجه

در سبک عراقی، شاعران با عنایت به شکل و حالت و ویژگی حروف، بویژه حرف الف، دست به مضمون آفرینیهای بکری زده‌اند و با خلق ترکیبات و عبارات و تعابیر و تصاویر نغز، از شکل و حالت و ویژگی حرف الف، به نحو مطلوب بهره برده‌اند. در **سبک عراقی** به علت تعدد شعرا، تعداد شاعرانی که به تصویرپردازی و خلق مضامین و تعابیر و ترکیبات ادبی و هنری با حرف الف پرداخته‌اند به مراتب خیلی بیشتر از سبکهای ادبی دیگر است. با بررسی شواهد شعری حرف الف که در این مقاله به آن اشاره کرده‌ایم چنان برمی‌آید که در میان شاعران **سبک عراقی، جامی** پرکارترین شاعر در زمینه خلق تعابیر و ترکیبات و تصاویر هنری و ادبی نغز با الف است. ترکیبات ادبی و هنری و تصویری برساخته از الفِ **جامی** در عین سادگی از زیباترین، خوش‌ترکیب‌ترین، شاعرانه‌ترین و هنری‌ترین برساخته‌های ادب پارسی به شمار می‌رود.

مولوی در بین شاعران **سبک عراقی** در مقام دوم در تصویرپردازی و آفرینش هنری و ادبی از الف قرار داد. **شاه نعمت‌الله ولی** و **نسیمی** از دیگر شاعران پرکار و خلاق در خلق تصاویر

زیبای هنری با الف بعد از **جامی** و **مولوی** به شمار می‌رود. **اوحدی مراغه‌ای** و **شیخ کمال خجندی** در ردیف بعد این شاعران قرار دارند که تصاویر نغزی از شکل و حالت الف ارائه داده‌اند.

شاعرانی چون **هلالی جغتایی، امیر خسرو دهلوی، سیف فرغانی، محتشم کاشانی، خواجوی کرمانی، حافظ، سلمان ساوجی، سعدی، عراقی، عمان سامانی، عبید زاکانی و...** از دیگر شاعرانی هستند که در این زمینه هرچند در حد دو یا سه بیت طبع‌آزمایی کرده‌اند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع و مآخذ

۱. امیر خسرو دهلوی، محمود، (۱۳٤۳)، ***دیوان امیر خسرو دهلوی***، تصحیح سعید نفیسی، چاپ اول، تهران، جاویدان.

۲. اوحدی مراغه‌ای، رکن‌الدین، (۱۳۷۵)، ***دیوان اوحدی مراغه‌ای***، به کوشش سعید نفیسی، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر.

۳. جامی، عبدالرحمن، (۱۳٤۱)، ***دیوان کامل جامی***، تصحیح هاشم رضی، چاپ اول، تهران، پیروز.

٤. _____(۱۳٦۸)، ***مثنوی هفت‌اورنگ***، تصحیح مرتضی مدرس گیلانی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات سعدی.

۵. _____ (۱۳۷۱)، ***بهارستان جامی***، تصحیح اسماعیل حاکمی، چاپ دوم، تهران، انتشارات اطلاعات.

٦. حافظ شیرازی، شمس‌الدین، (۱۳۷٤)، ***دیوان حافظ***، به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، چاپ اول، تهران، آینده.

۷. خواجوی کرمانی، کمال‌الدین، (۱۳۷٤)، ***دیوان کامل خواجوی کرمانی***، به کوشش سعید قانعی، چاپ اول، تهران، انتشارات بهزاد.

۸. سعدی، مشرف الدین، (۱۳٦۳)، ***کلیات سعدی***، به اهتمام محمدعلی فروغی، چاپ اول، تهران، نشر محمد.

۹. سلمان ساوجی، جمال‌الدین، (۱۳۳۷)، ***دیوان اشعار سلمان ساوجی***، با مقدمه تقی تفضلی و اهتمام منصور مشفق، تهران، صفی علیشاه.

۱۰. سیف فرغانی، محمد، (۱۳٦٤)، ***دیوان اشعار سیف‌الدین محمد فرغانی***، به اهتمام و تصحیح ذبیح‌الله صفا، تهران، فردوسی.

۱۱. شیخ کمال خجندی، مسعود، (۱۳۷٤)، ***دیوان شیخ کمال خجندی***، به اهتمام ایرج گلسرخی، ۲ جلدی، تهران، سروش، ۱۳۷٤.

۱۲. عبید زاکانی، نظام‌الدین، (۱۳۸۰)، ***کلیات عبید زاکانی***، با تصحیح و مقدمه عباس اقبال

آشتیانی، چاپ دوم، تهران، پیک فرهنگ.

۱۳. عراقی، فخرالدین، (۱۳۷۳)، ***دیوان فخرالدین عراقی***، به اهتمام سعید نفیسی، چاپ هفتم، تهران، انتشارات جاویدان.

۱٤. عمان سامانی، میرزا نورالله، (بی‌تا)، ***گنجینه الاسرار***، تهران، انتشارات اسلامیه.

۱۵. محتشم کاشانی، کمال‌الدین، (۱۳۷٦)، ***دیوان محتشم کاشانی***، به کوشش مهر علی گرکانی، تهران، سنایی.

۱٦. مولوی، جلال‌الدین محمد، (۱۳٦۳)، ***کلیات شمس تبریزی***، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ دوازدهم، تهران، امیرکبیر.

۱۷. _____ (۱۳۷۲)، ***مثنوی معنوی***، به تصحیح رینولد نیکلسون، ٦ جلد، چاپ دوم، تهران، مولی.

۱۸. نسیمی، عمادالدین، (۱۳۷۲)، ***دیوان نسیمی***، به کوشش یدالله جلالی پندری، چاپ اول، تهران، نی.

۱۹. ولی کرمانی، شاه نعمت‌الله، (۱۳۷٤)، ***دیوان شاه نعمت‌الله ولی کرمانی***، با مقدمه سعید نفیسی، چاپ اول، تهران، نشر نخستین.

۲۰. هلالی جغتایی، نورالدین، (۱۳٦۸)، ***دیوان هلالی جغتایی***، با مقدمه و تصحیح سعید نفیسی، تهران، سنایی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی